

سَجَرَةُ طَيْبَةٍ

در انساب سلسلہ سادات علویہ رضویہ

تالیف

سید عالم ربانی و فقیہ فاضل صدیقی

میرزا محمد باقر الرضوی

مدرس اول آستان قدس رضوی

تکمہ و تصحیح و تہیہ شہرات

پرسی و اہتمام

سید محمد تقی مدرس رضوی

بازنگری و ویرایش

محمدی سید

رضوی، محمدباقر بن اسماعیل، ۱۲۷۰-۱۳۴۳ ق.
شجره طیبه در انساب سلسله سادات علویه رضویه / مؤلف محمدباقر رضوی؛ تصحیح محمدتقی
مدرس رضوی؛ [ویراستار] مهدی سیدی، [ویراست ۲] - مشهد: آهنگ قلم، ۱۳۸۴.
۵۸۰ ص.: مصور.

ISBN: 964-7641-36-2

۶۰۰۰ تومان

کتاب حاضر تحت عنوان «کتاب شجره طیبه در انساب سلسله سادات علویه رضویه» در سال ۱۳۵۲
منتشر شده است.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا.
کتابنامه.

۱. سادات (خاندان) - نسب نامه. الف. مدرس رضوی، محمدتقی، ۱۲۷۴-۱۳۶۵، مصحح، ب. عنوان.
ج. عنوان کتاب شجره طیبه در انساب سلسله سادات علویه رضویه.

۲۹۷/۹۸

BP ۵۳۷ / ۶ / ۱

۱۳۸۳

۸۳-۳۸۴۵۰ م

کتابخانه ملی ایران



شجره طیبه در انساب سلسله سادات علویه رضویه

مؤلف: میرزا محمدباقر الرضوی، مدرس اول آستان قدس رضوی

تصحیح: سید محمد تقی مدرس رضوی

ویرایش و بازنگری: مهدی سیدی

نوبت چاپ: اول (آهنگ قلم) ۱۳۸۴

چاپ: سروش

تیراژ: ۲۰۰۰ / وزیری

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

حروفچینی: سخن گستر

شابک: ۹۶۴-۷۶۴۱-۳۶-۲

ناشر: مؤسسه انتشاراتی آهنگ قلم

مشهد صندوق پستی ۹۱۸۹۵-۱۳۶۳

تلفن: ۰۵۱۱-۸۴۳۹۹۵۵

E-mail: Ahangeqalam@yahoo.com

کلیه حقوق محفوظ است.

استفاده از مطالب این اثر، با ذکر مأخذ بلامانع است.

فهرست مطالب*

۱۳	 مقدمه ویراستار
۲۳	 [مقدمه مصحح]
۲۴	 [در باب انساب]
۳۵	 نقیب و ولایت نقابت
۳۷	 شرح حال مؤلف
۴۴	 چند شعر در رثای مؤلف
۴۸	 شجره طیبه و تاریخ تألیف آن
۵۵	 [شرح حال مصحح]
۶۰	 تصحیح کتابها و متون
۶۱	 تألیف
۶۳	 متن کتاب
۶۵	 [ادبیانه]
۷۱	 فصل یکم: شرح حال موسی مُبرقع و اعقاب او
۸۰	 [ابوالمکارم احمد بن موسی]

۸۲	[محمد الاعرج]
۸۳	[ابو عبدالله احمد]
۸۷	[ابوالحسن موسی]
۸۹	[ابو عبدالله احمد بن موسی]
۹۷	فصل دوم: سادات رضوی همدان و.....
۹۷	[محمد بن احمد بن موسی]
۹۸	[میرزا محسن، جد کبیان همدان]
۱۰۱	[اعقاب میرزا محسن]
۱۰۷	[میر محمد جعفر]
۱۰۸	[وقف نامه میر محمد جعفر- مورخ ۱۰۱۲ ق.]
۱۱۰	[میر محمد زمان و اعقاب او]
۱۱۰	[وقف نامه کتاب، از شیخ بهایی]
۱۱۳	[فرمانی از نصرالله میرزا افشار]
۱۱۴	[رضی الدین محمد]
۱۱۴	[قبالة خرید جرمق طوس- مورخ ۱۰۵۲ ق.]
۱۱۷	فصل سوم: اجداد سادات ناظریه و سرکشیکان
۱۱۸	[میر شمس الدین محمد]
۱۱۸	[میر غیاث الدین عزیز]
۱۲۰	[فرمانی از عبیدالله خان ازبک، مورخ ۹۳۲ ق.]
۱۲۲	[سادات ناظریه]
۱۲۲	[میرزا ابوطالب اول]
۱۲۳	[میرزا ابوالقاسم]
۱۲۴	[میرزا ابوطالب دوم]
۱۲۵	[میرزا ابراهیم، واقف]
۱۲۶	[کوهسنگی]

۱۳۰	[وقف نامه میرزا ابراهیم]
۱۴۰	[میرزا بدیع، متولی]
۱۴۱	[میر شمس الدین محمد، مؤلف وسیلة الرضوان]
۱۴۷	[اعقاب میر شمس الدین محمد]
۱۴۷	[خلاصه وقف نامه خزانه دارها]
۱۴۹	[بقیه احوال میرزا بدیع]
۱۵۰	[صورت انتقال نامه [میرزا بدیع]
۱۵۴	[صورت دعاوی [دختر میرزا بدیع]
۱۵۴	[حکم مجلسی علیه الرحمه]
۱۵۵	[حکم مجلسی قدس سره]
۱۶۰	[حکم مجلسی رحمه الله که در آخر طومار مرقوم شده]
۱۶۱	[میرزا محمد ابراهیم، متولی]
۱۶۳	[اسادات بنی مختار]
۱۶۴	[شهاب التولیه ها]
۱۶۸	[میرزا محمد ناظر و اعقاب او- خادم باشیها و تحویلدارها]
۱۷۰	[خادم باشیها]
۱۷۰	[یک فرمان از نصرالله میرزا]
۱۷۱	[فرمانی از محمد ولی میرزا قاجار]
۱۷۵	[تحویلداران]
۱۷۵	[میرزا محمد مهدی]
۱۷۵	[یک فرمان از شاه رخ افشار]
۱۷۷	[میرزا هادی]
۱۷۷	[میرزا مهدی]
۱۷۸	[میرزا هادی دوم]

۱۷۸	حکمی از دبیر الملک
۱۸۹	فصل چهارم: اعقاب میرزا محمد رضی ناظر- ناظرها و قائم مقامیها و....
۱۹۰	یک فرمان از احمدشاه درانی
۱۹۱	فرمان دیگری از شاهرخ
۱۹۴	[فرمانی از فتحعلی شاه قاجار]
۱۹۶	قصیده در مدح میرزا ابراهیم ناظر
۱۹۹	[ناظرها]
۱۹۹	[فرمانی از فتحعلی شاه درباره میرزا محمد کاظم ناظر]
۲۰۰	[فرمانی دیگر]
۲۰۲	صورت اذن و اجازه صاحب جواهر به میرزا محمدصادق ناظر
۲۰۲	صورت اذن و اجازه شیخ العراقین به محمدصادق ناظر
۲۰۹	[مشرفها و فلاحها]
۲۱۳	[میرزا محمد محسن، جد قائم مقامیها]
۲۱۷	[فرمانی به انشاء مؤلف]
۲۲۰	[فرمانی از رکن الدوله]
۲۲۱	[فرمانی از ناصرالدین شاه]
۲۲۲	[فرمانی از مؤیدالدوله]
۲۲۳	[فرمانی دیگر از ناصرالدین شاه]
۲۲۵	[میرزا محمدعلی قائم مقام]
۲۲۶	[دو طغری حکم]
۲۳۰	[میرزا محمد علی وکیل و اعقاب او]
۲۳۲	[نوابان یزد]
۲۳۸	[میرزا سید محمد و اعقاب او در یزد]
۲۴۹	فصل پنجم: سرکشیکها و....
۲۴۹	[میرزا محسن]

۲۵۰	[میرزا آغ اول]
۲۵۰	[خلاصه وقف نامه آب خیابان]
۲۵۱	[دو فرمان]
۲۵۴	[میرزا ابوصالح-نواب]
۲۵۴	[مدرسه نواب]
۲۵۷	[میرزا معصوم و اعقاب او]
۲۵۸	سواد فرمان شاهرخ شاه
۲۵۹	[میرزا عبدالجواد و اعقاب او]
۲۶۳	[فرزندان دیگر میرزا حسن]
۲۶۳	[اعقاب میرزا محمدرضا]
۲۶۴	سواد فرمان شاهرخ شاه
۲۶۷	[در باب نقابت و احوال مؤلف]
۲۷۰	[فرمانی از نادرشاه درباره میرزا عبدالحی]
۲۷۲	[یک اجاره نامه، مورخ ۱۱۲۹ ق]
۲۸۰	حکم مرحوم خلد آشیان علامه العلماء آقا جمال خوانساری قدس سره
۲۸۳	[فرمان شاه سلیمان]
۲۸۷	فصل ششم: شرح حال مؤلف و خاندان او
۲۹۰	[پدر مؤلف، میرزا اسماعیل]
۲۹۲	[جد مؤلف، حاج سید صادق]
۲۹۹	[پدیر جد مؤلف، میرزا ابوالقاسم]
۳۰۵	[میرزا حبیب الله رضوی]
۳۰۶	[چند اجازه نامه]
۳۱۱	[اعقاب میرزا حبیب الله]
۳۲۵	صورت وقف نامه ای است از میرزا حبیب الله رضوی
۳۲۹	[میرزا عبد الله و نسب او]

فصل هفتم: خاندان قصیر.....	۳۳۱
[یک حکم].....	۳۳۱
[سید محمد قصیر].....	۳۳۲
[یک اجازه].....	۳۳۷
[حاج میرزا حسن مجتهد، برادر سید قصیر].....	۳۳۸
[اعقاب سید محمد قصیر].....	۳۴۳
فصل هشتم: خاندان میرزا شاه تقی متولی، زیارت نامه خوانها و میرشاهی.....	۳۵۱
[خلاصه وقف نامه، مورخ ۱۰۸۰ ق].....	۳۵۱
[چند حکم و استشهاد].....	۳۵۲
[وقف نامه، مورخ ۱۰۹۲ ق].....	۳۶۲
[یک وقف نامه].....	۳۶۴
[یک فرمان از ناصرالدین شاه قاجار].....	۳۶۵
[یک وقف نامه از شاه سلطان حسین صفوی].....	۳۶۵
[زیارت نامه خوانها].....	۳۶۸
[میر شاهی].....	۳۷۰
[میرزا شاه تقی متولی].....	۳۷۵
[وقف نامه، مورخ ۱۰۸۳].....	۳۷۷
[وقف نامه، مورخ ۱۰۸۸].....	۳۸۲
[امیر محمد تقی میر خدایی].....	۳۸۴
فصل نهم: نسب سادات اخوی [تهران].....	۳۸۷
فصل دهم: نسب خاندان شهیدهای مشهد مقدس.....	۳۹۳
[میرزا محمد مهدی شهید].....	۳۹۴
قصیدای در مدح میرزا مهدی.....	۴۰۱
[شرح شهادت میرزا مهدی].....	۴۰۲
[فرزندان و اعقاب میرزا مهدی].....	۴۰۷

۴۰۹	[میرزا هدایت الله و اعقاب او]
۴۱۵	[میرزا حبیب خراسانی]
۴۱۷	[فرزندان میرزا حبیب]
۴۱۹	[میرزا عسکری]
۴۲۳	[حاج میرزا عبدالجواد]
۴۲۴	[حاج میرزا داوود]
۴۲۷	فصل یازدهم: سادات رضوی شیراز
۴۳۱	فصل دوازدهم: مستدرکات و توضیحات [مصحح]
۴۴۴	سادات رضوی کاشان
۴۴۷	ذکر نام ساداتی دیگر
۴۵۷	توضیحات و تعلیقات ابن ویرایش
۴۶۹	منابع مورد استفاده مؤلف و مصحح
۴۷۷	منابع ابن ویرایش
۴۷۹	فهرست اسناد، فرامین، وقف نامه ها و قبایلات
۴۸۲	سادات رضوی شهر مشهد که متولی آستان قدس رضوی بوده اند
۴۸۴	مشاهیر سادات شهر مشهد مدفون در حرم علی بن موسی الرضا (ع)
۴۸۹	مشاغل، القاب و مناصب سادات رضوی در آستان قدس رضوی
۴۹۲	فهرست اعلام / اشخاص
۵۰۳	فهرست اعلام / جغرافیای
۵۰۸	فهرست اعلام / کتاب ها
۵۱۵	سهم بران موقوفات سادات رضوی در سال ۱۳۸۳
۵۱۷	اولاد واقفین اول و دوم سادات رضوی، سهم بر در سال ۱۳۸۳
۵۱۹	سادات رضوی ارض اقدس (ساکن شهر مشهد)
۵۲۱	فهرست نام اولاد ذکور واقف اول و دوم
۵۳۸	فهرست نام اولاد اناث واقف اول و دوم

- فهرست نام اولاد ذكور واقف اول (ميرزا ابوطالبى) ۵۵۴
- فهرست نام ذكور و اناث سادات رضوى ارض اقدس ۵۵۶
- مشجرها ضميمه كتاب

مقدمه ویراستار

(در ضرورت این ویرایش و تفاوت‌های آن با متن پیشین)

کتاب گرانقدر شجره طایفه در انساب سلسله سادات علویه رضویه که در سالهای ۱۳۳۳-۴ قمری (۱۲۹۳-۴ خورشیدی) توسط دانشمند فاضل والامقام مرحوم میرزا محمدباقر مدرّس نوشته شده و حدود شصت سال بعد (۱۳۵۲خ) به اهتمام فرزند فرزانه‌شان استاد روانشاد سیدمحمدتقی مدرّس رضوی با اضافات و توضیحات لازم به چاپ رسیده است، شناسایی و معرفی اعم فرزندان و اعقاب امامزاده واجب‌التعظیم موسی مُبرقع، ابن امام جواد(ع) را شامل است، که حدود شش هزار تن ایشان (بدون احتساب نوه‌ها و نتیجه‌های دختری) ساکن شهر مشهد می‌باشند. در نتیجه تمامی سادات مزبور برای اصل و نسب خود عمدتاً به همین کتاب رجوع می‌نمایند؛ خصوصاً کسانی که از موقوفات اجدادی خود یا موقوفات سادات رضوی (موقوفه میرزا ابراهیم) سهم می‌برند، شجره طایفه مرجع اصلی آنهاست.

پس از آن که حدود سی سال از چاپ اول این کتاب می‌گذشت بدیهی بود که نُسخ آن نایاب شده باشد، در نتیجه نسل جدید سادات رضوی نه به این کتاب دسترسی داشتند و

نه ذکر نامی از ایشان در آن شده بود. بدین سبب، دفتر موقوفات سادات رضوی که مدام درگیر پاسخگویی به دعاوی اعقاب دو واقف جلیل القدر سادات رضوی (میرزا ابوطالب اول و میرزا ابراهیم) و دیگر سادات رضوی ساکن شهر مقدس مشهد (ارض اقدس) می‌باشد، بیش از هر نهاد دیگری از عدم دسترسی راحت عموم به این کتاب ارجمند رنج می‌برد.

خوشبختانه در چنین شرایطی تولیت محترم موقوفات سادات رضوی (جناب آقای سید محمد تقی بدیعی رضوی) آمادگی خود را برای حمایت از تجدید چاپ کتاب، با ویرایش جدید و اصلاحات و اضافات لازم، توسط این جانب، اعلام فرمودند، خاندان محترم مدرس رضوی نیز با این امر موافقت فرمودند. پس از فراهم آمدن این مقدمات لازم، مدیر محترم انتشارات آهنگ قلم نیز چاپ آن را متقبل شد. حاصل کار کتاب حاضر است که با ویرایشی مقبول در دسترس عامه سادات محترم رضوی بویژه اعقاب واقفان گرامی قرار گرفته است، باشد که این اقدام خیر مقبول درگاه حق و عموم استفاده کنندگان محترم قرار گیرد و موجب نثار دعا و ثنای ایشان به روان واقفان مزبور گردد، ان شاء الله.

این کتاب گرچه در بدو امر تنها «انساب سلسله سادات علویه رضویه» را به طور مستند بیان کرده، اما به نوعی تاریخ اجتماعی شهر مشهد و آستان قدس رضوی هم هست. بنابراینچه از متن همین کتاب نیز برمی آید تا پیش از آمدن سادات رضوی به مشهد (قرن نهم هجری) سادات موسوی زعیم و اداره کننده اصلی آستان قدس رضوی بودند. از آن پس سادات رضوی نقابت سادات رضوی و بعد هم همه سادات شهر مشهد را به دست آوردند. با ظهور صفویه در آغاز سده دهم هجری، سادات رضوی از اجله مردم خراسان، خصوصاً شهر مشهد به حساب می آمدند، چنان که یکی از اعضای حرم شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ تا ۹۸۴) با ایشان وصلت کرد، خود شاه هم «کلاتری» شهر مشهد را به آنان سپرد؛ با این همه وی سادات رضوی را به تولیت آستان قدس رضوی نگماشت. اما از آغاز سده یازده و با ظهور قدرتمندانه شاه عباس صفوی، سادات رضوی زمام امور آستانه علی بن موسی الرضا (ع) را به دست گرفتند، که تا ظهور پهلوی اغلب

مناصب مهم این آستانه در اختیار ایشان بود.

اولین متولی آستان قدس از سادات رضوی شهر مشهد «میرزا محسن بن میرزا الغ» (داماد شاه عباس اول) بود که در سال ۱۰۲۶ قمری به این سمت منصوب شد. از آن پس تا اوایل قرن دوازده، یعنی در تمام مدت سلطنت شاه صفی (۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲)، شاه عباس دوم (تا ۱۰۷۷) و شاه سلیمان (تا ۱۱۰۵) تقریباً همه متولیان آستان قدس از سادات رضوی شهر مشهد بودند (بنگرید به فهرست سادات رضوی متولی در پایان کتاب). در همین فرصت ممتاز بود که سادات مزبور بزرگ‌ترین موقوفات را برای اولاد ذکور و اناث خود و حتی تمامی سادات رضوی شهر مشهد بجا گذاشتند؛ تا حدی که در اوایل قرن دوازدهم نزاع بر سر همان موقوفات بیشترین وقت و اهتمام ایشان را به خود معطوف داشت و سبب شد که در عهد سلطنت حسین صفوی (۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵) سادات مرعشی اصفهان جای ایشان را در تولیت آستانه رضوی بگیرند.

گرچه با ظهور نادرشاه افشار به سال ۱۱۳۹ در مشهد، خصوصاً شکل‌گیری قدرت مطلقه او در حدود سال ۱۱۴۵، استقلال آستان قدس مخدوش و قدرت متولیان آن محدود گردید، اما باز اداره این آستانه معظم با سادات رضوی شهر مشهد بود؛ چنان که در فرمانهای فراوان نادرشاه و اعقاب او (که تعداد قابل توجهی از آن فرامین در شجره طیبه نقل شده) مناصب موروثی مهم سادات رضوی در آستان قدس به رسمیت شناخته شده و مورد تأیید قرار گرفته است. این امر در زمان قاجاریه الی اوایل عهد پهلوی نیز دایر و سایر بود. بنابراین، سادات رضوی شهر مشهد در زمان انتخاب نام خانوادگی غالباً همان مشاغل خود و اجدادشان در آستان قدس را به عنوان فامیل برگزیدند، که القابی چون قائم مقامی (برگرفته از قائم مقام التولیه)، ناظر (برگرفته از نظارت بر ارکان آستان قدس)، سرکشیک، سر رشته‌دار، خزانه‌دار، مشرف، خادم‌باشی، زیارت‌نامه خوان، خازنی، مدیرخازنی... از آن جمله است (بنگرید به فهرست مشاغل و القاب و مناصب در انتهای کتاب).

چنین کتابی - با این همه ارزش تاریخی و اجتماعی به صورتی غیر متعارف چاپ شده

بود که استفاده از آن را برای محققان مشکل می نمود؛ چرا که چاپ اول شجره طیبه نه دارای عنوان بندی بود و نه فهرست مطالب. با توجه به این کاستیها بود که نگارنده اصلاح و تجدید چاپ شجره طیبه را به تولیت محترم موقوفات سادات رضوی پیشنهاد کرد و پس از جلب حمایت ایشان اقدام به ویرایش و آماده سازی آن برای چاپ دوم کرد. تفاوت های چاپ حاضر با نخستین چاپ به شرح زیر است:

۱- چون مطالب کتاب عموماً فاقد عناوین اصلی و فرعی بود، عناوین لازم با توجه به محتوای متن انتخاب گردید و در داخل [] نهاده شد.

۲- غلط های چاپی متن که صورت آنها در آخر چاپ اول با عنوان «غلطنامه و استدراکات» در چهار صفحه نقل شده بود، در متن اعمال و غلطنامه مزبور حذف گردید.

۳- غلط های چاپی موجود و بعضی افتادگیها و نواقص متن با مراجعه به منابع اصلاح و تصحیح شد. با این توضیح که موارد اصلاح شده با علامت * مشخص و در پایین صفحات مربوط، صورت غلط پیشین ذکر گردید.

۴- تمامی موارد پیشنهادی مصحح برای متن، که داخل علامت قلاب گذاشته شده بود، از داخل قلاب خارج و به متن افزوده شد. متقابلاً هر جا پیشنهادی تازه به نظر رسید داخل قلاب گذاشته شد.

۵- برای تمام سنواتی که به عربی نقل شده بود معادل فارسی آنها داخل قلاب [] گذاشته شد.

۶- متن کتاب مطابق راهنمای نگارش و ویرایش اساتید محترم آقایان دکتر محمدجعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح، بدون هیچ تغییری در مفردات و املاء کلمات ویرایش شد. نیز به منظور فهم بهتر مطالب، بدون خدشه بر متن، ویرایش سجاوندی صورت گرفت.

۷- بر مبنای عناوین قبلی و نوین کتاب، فهرست مطالب تنظیم و در آغاز کتاب قرار داده شد.

- ۸- برای توضیحات و استدراکات مصحح در چاپ اول، که بدون شماره در پایان کتاب آمده بود، شماره انتخاب شد. در متن هم بر روی مواردی که مصحح توضیح داده بود علامت * گذاشته شد.
- ۹- نام سردودمانها و افراد شاخصی که شرح حالشان در کتاب آمده است، سیاه‌تر از کلمات دیگر چاپ شد تا جستجوی خوانندگان را برای یافتن احوال ایشان آسان‌تر نماید. فهرست الفبایی نام ایشان هم تهیه و در انتهای کتاب قرار داده شد.
- ۱۰- عمده مطالب حتی‌المقدور مستندسازی شد و منابع مورد استفاده مؤلف و مصحح در حد امکان شناسایی و فهرست الفبایی آنها در پایان کتاب درج گردید.
- ۱۱- چون چاپ اول فاقد عکس و نقشه بود، چند عکس و نقشه تهیه شد و در جاهای مناسب قرار گرفت (جز دو عکس مؤلف در آغاز کتاب، بقیه عکس‌ها مربوط به این ویرایش است).
- ۱۲- فهرست عمده فرمانها، احکام، اسناد تاریخی و وقف‌نامه‌هایی که در متن آمده تهیه و در پایان کتاب چاپ شد تا کار رجوع محققان و خوانندگان را به این اسناد باارزش آسان نماید.
- ۱۳- نام همه کتابهای مندرج در متن، اعم از منابع و غیر آن، با حروف مشخص (ایتالیک) تایپ شد، فهرست الفبایی آنها هم تهیه و در پایان کتاب قرار داده شد.
- ۱۴- به منظور نشان دادن جایگاه سادات رضوی در اداره آستان قدس رضوی، دو فهرست از نام سادات متولی آستان قدس و مشاغل ایشان در این آستانه تهیه شد و در پایان کتاب به چاپ رسید.
- ۱۵- هر جا در متن کتاب غلطی چاپ ملاحظه شد، صورت صحیح داخل [] قرار داده شد و غلط پیشین در ذیل صفحه مزبور یادآوری گردید.
- ۱۶- هرگاه برای متن توضیحی ضروری به نظر رسید، با ذکر شماره مسلسل در داخل قلاب بر روی جمله یا کلمه مورد نظر، در پایان کتاب تحت عنوان «توضیحات و تعلیقات این ویرایش» توضیحات مزبور تحریر گردید.

۱۷- نام رقبات وقفی مشخص تر از دیگر کلمات تایپ شد و فهرست الفبایی آنها تنظیم و در پایان کتاب ارائه شد.

به امید آنکه ویرایش جدید کتاب شجره طیبه بتواند استفاده از آن را برای عموم علاقه‌مندان سهل تر نماید، در این جا لازم می‌دانم سپاسگزاری خود را از سروران و دوستان ارجمندی که مشوق و یاور بنده حقیر در این کار بوده‌اند، هر چند به اختصار، اعلام نمایم.

ابتدا باید سپاسگزار باشم از دوست و سرور ارجمندم جناب استاد عبدالرضا امیرشیبانی، مدیر کل وقت اداره اوقاف و امور خیریه خراسان، که اولین پیشنهاددهنده برای ویرایش جدید و چاپ شجره طیبه به بنده و مسئولان دفتر موقوفات سادات رضوی بودند؛ همچنین از استاد روانشاد محمدکاظم مدیرشانه‌چی که رهنمودهای عالمانه‌شان را برای این امر از بنده دریغ نفرمودند. خصوصاً از آقایان دکتر محسن، ابوالحسن، محمدرضا و مهندس مجتبی مدرس رضوی (فرزندان محترم مصحح و نوه‌های مؤلف) سپاسگزارم که با حسن‌تیت موافقت خود را با ویرایش جدید و تجدید چاپ کتاب اعلام فرمودند. همچنین از تولیت محترم موقوفات سادات رضوی جناب آقای سید محمدتقی بدیعی رضوی که مساعدت‌های لازم را برای چاپ کتاب بذل فرمودند متشکرم.

در مستندسازی مطالب کتاب و شناسایی منابع، بویژه موارد عربی، از همکاری صمیمانه دوستان فاضل خود آقایان غلامرضا پرنده و سید حمید سیدی برخوردار بوده‌ام، که بدین وسیله مراتب سپاس خویش را از ایشان اعلام می‌دارم. همچنین مدیون دوست دانشور خویش جناب آقای اصغر ارشاد سرابی می‌باشم که تمامی متن را با دقت ملاحظه و ویرایش‌های نگارشی خود را اعمال فرمودند. نیز سپاسگزار همسرم اشرف السادات میرکمالی و برادرزاده‌ام نادره سیدی هستم که در نمونه خوانی متنهای تایپی یاری رسان اصلی این بنده بودند. همچنین از دوست گرامی‌ام جناب آقای دکتر یحیی حدادی و همسر محترمشان سرکار خانم شهین سرکشیکی متشکرم که عامل اصلی توجه بنده به

کتاب گرانقدر شجره طیبه و تجدید چاپ آن بودند.
زحمت تهیه فهرست نام اعقاب واقفین اول و دوم موقوفات سادات رضوی و دیگر
سادات را هم همکاران دفتر موقوفات مزبور، خصوصاً آقایان حسن قاسمی و مجید
ارغیانی کشیده‌اند، که امیدوارم آجرشان محفوظ باشد، ان شاء الله.

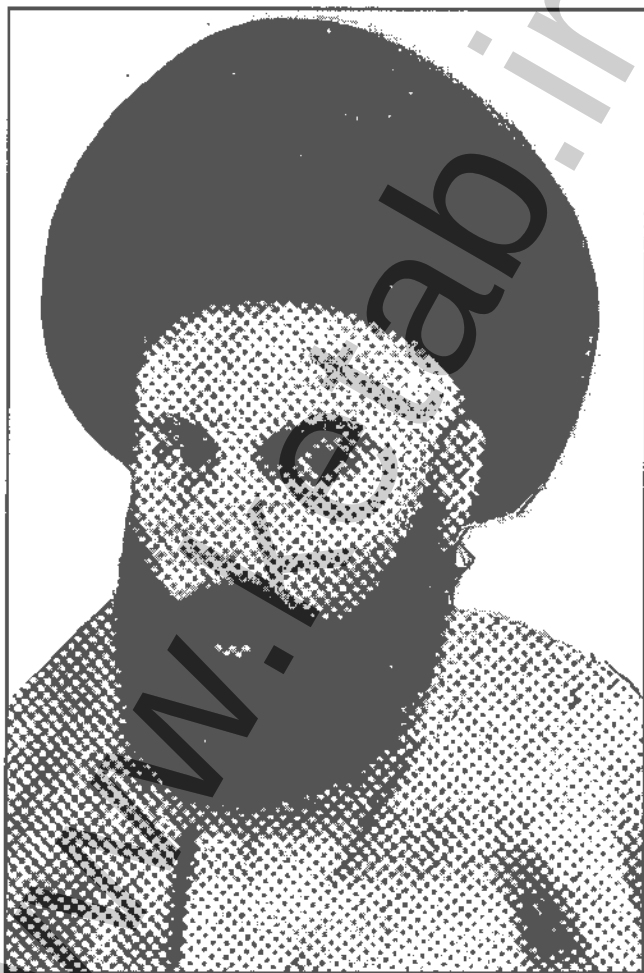
مهدی سیدی

زمستان ۱۳۸۳

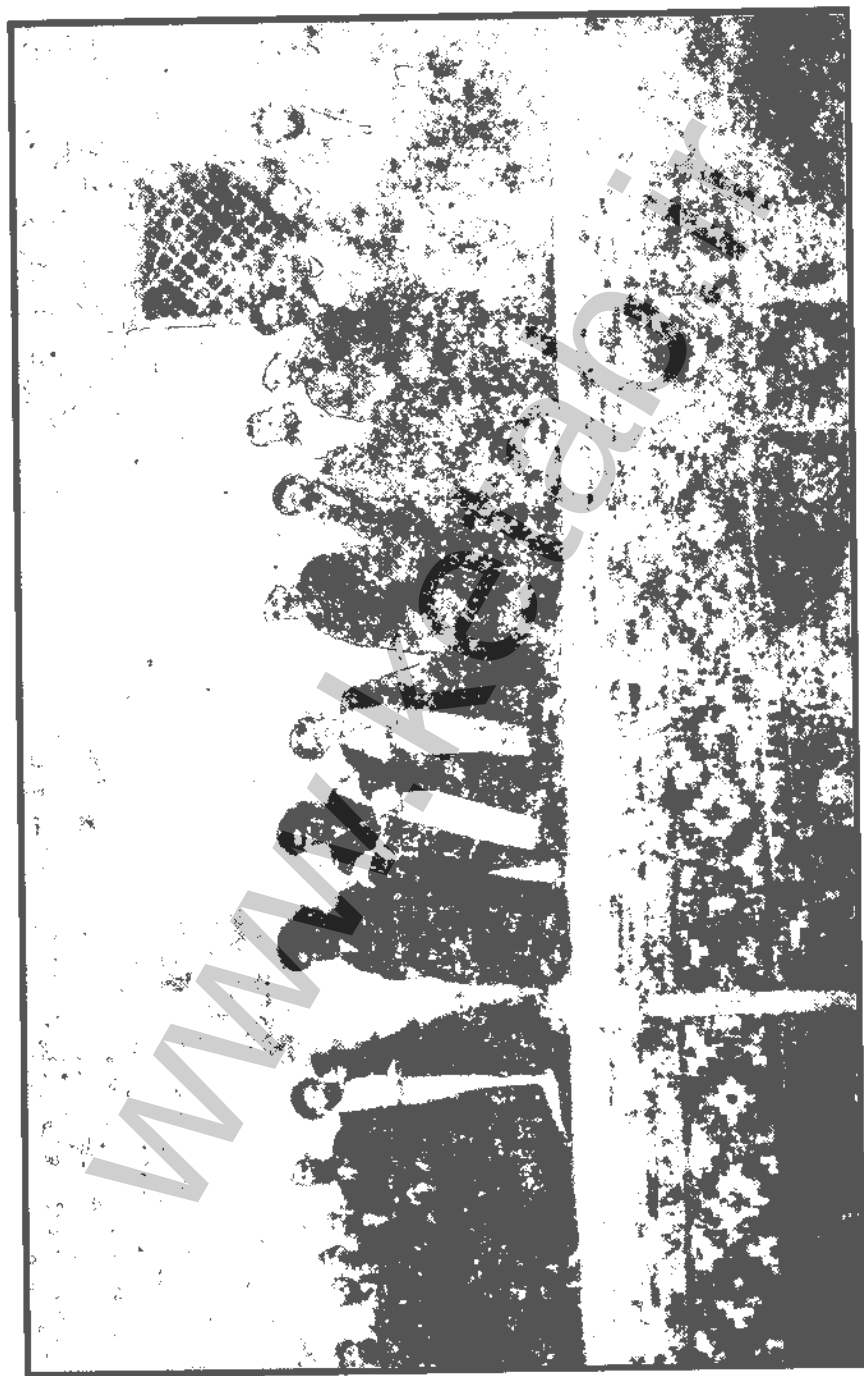
انتشارات آهنگ قلم خداوند را
شاگرد است که توفیق یافت تا کتاب
ارزنده شجره طیبه را زیر نظر دانشور
گرامی، جناب آقای مهدی سیدی و
مساعدت متولی محترم موقوفات
سادات رضوی و خاندان دانشمند و
ارجمند مدرس رضوی منتشر نماید.
ضمن سپاس از همراهی و
حمایت‌های این بزرگواران، از
سرکار خانم خوشنویس که
حروفچینی و صفحه‌آرایی این کتاب
را با دقت و دلسوزی انجام دادند و
نیز از همکارانشان در مؤسسه
سخن‌گستر که لیتوگرافی آن را
عهده‌دار شدند، قدردانی می‌نماید.

مدیر مسؤول نشر آهنگ قلم

سید جواد رسولی



مؤلف
مرحوم میرزا محمدباقر رضوی



عکس مولف و نایب التولیه (حاجی ظہیر الاسلام) و جمعی دیگر

[مقدمه مصحح]

باسمه تعالی

سپاس و ستایش بی‌منتهی آفریدگاری را سزااست که آنچه آفرید در نهایت جمال و زیبایی آفرید و نخست آدم را به قدرت کامله خویش از مثنی خاک خلق نمود و سپس حوا را از جانب چپ وی پدید آورد، و با ازدواج این دو از سلاله و آب خوار و بی‌مقدار فرزندان آدم به ظهور آورد و نسل ایشان را بسیار نمود و هریک را علی قدر مراتبهم در پایه و مرتبه مناسبی نهاد و آن فرزندان را شعوب و قبایل گردانید تا یک‌دیگر را باز شناسند و به یاری هم بشتابند و فصیله و عشیره باهم گرد آیند و پیوستن رحم را الفت گیرند، و هریک به آباء و اجداد پیوندند و اتصال یابند تا نسب و حسب ایشان در قُرب و بُعد خویشاوندی واضح و روشن باشد، نه برای آن که بر یک‌دیگر تفاخر کنند. و بدانند که گرامی‌ترین آنها نزد خدا اتقی و پرهیزگارترین است.

و درود نامعدود بر پیامبر اسلام محمد مصطفی (ع) باد که پیروان خویش را ارشاد و هدایت کرد، و راه‌های رسیدن به سعادت و نیکبختی را بدیشان بنمود و معرفت انساب و شناختن اقربا و خویشان را ترغیب نمود تا گروندگان به او با یک‌دیگر انس گیرند و از دوری و وحشت پرهیزند. و فرمود صله رحم وسیله مهر و محبت و افزونی مال و ثروت باشد.

[در باب انساب]

و بعد، کتاب حاضر که به نام شجره طیبه نامیده شده در علم انساب و مخصوص نسب سادات عظام رضوی است. علم انساب از دانشهایی است که قبل از ظهور اسلام در میان اعراب شایع بوده و گروهی از مردم جزیره العرب با این علم آشنا و در این فن مهارت داشته و قبایل و عشایر عرب را نیک می شناخته و به حال اشخاص هر یک از این قبیله ها واقف بوده اند. و پس از پیدایش اسلام و شیوع آن چند تن از صحابه رسول اکرم به احوال مردم شعوب و قبایل عرب آگاه و در شناخت افراد عشایر اطلاع تمام داشته، و در عداد نسابه ها محسوب می شدند که نام آنها در کتاب های تاریخ و رجال و انساب ثبت است. جماعتی از علمای انساب که به این دانش عنایت و توجهی داشته و از مهره این فن بوده اند کتاب های مختصر و مَطَوَّل و مُجَمَّل و مُفَصَّل تصنیف کرده و در این باب نهایت اجتهاد و کوشش را نموده و از آبا و اجداد بحث کرده اند؛ برای امتثال فرمایش پیامبر اسلام که فرمود: تعلموا من انسابکم ما تصلون به ارحامکم فان صلة الرحم محبة فی الاهل مثرة فی المال منسأة فی الاثر.^۱

کتب مصنفه در این علم بسیار است از جمله آنها مصنفات هشام بن محمد السائب الکلبی است که در علم انساب امام بود و در این دانش پنج کتاب نوشت و او اول کسی است که علم نسب را ضبط نمود. علماء نسابه بسیارند و در کتاب های انساب غالباً نام عده بسیاری از آنها ذکر شده است.^۲

علماء نسابه را دأب و عادت چنین است که اصطلاحاتی که در زبان ایشان جاری است و همچنین رموزی که در کتاب های خویش به کار برده اند در ابتدای مؤلفات خود یاد نمایند و هر یک را تفسیر کنند و توضیح دهند تا طالبان علم نسب از مصطلحات و

۱. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲. تذکره انساب، شماره ۳۶۲۶ کتابخانه آستان قدس رضوی، و کتاب اللباب فی معرفة الانساب، شماره ۳۰ رجال از همان کتابخانه، تألیف ابی الحسن احمد بن ابراهیم الاشعری. [برای آگاهی بیشتر درباره منابع مورد استفاده مؤلف و مصحح بنگرید به فهرست منابع مزبور در پایان کتاب].

رموز آن آگاه باشند، و در برخورد به آن کلمات در کتاب‌های نسب معنی و مفهوم آن را بدانند. مثلاً نسب را از حسب باز شناسند و معنی عشیره و قبیله و شعوب و فسیله را بدانند و مشجر را از مبسوط فرق گذارند. گرچه این اصطلاحات و رموز بیشتر در مشجرات به کار رود و مبسوطات غالباً از آن اصطلاحات خالی است. و در این کتاب هم که از مبسوطات است کمتر از آن کلمات دیده می‌شود، و در مشجراتی هم که به آخر کتاب افزوده شده این اصطلاحات مطلقاً نیامده، ولی برای تأسی و اقتدا به نسابه‌ها بخشی از این کلمات که مشهورتر و بیشتر در کتب این قوم یاد شده در این مقدمه ایراد کرده شد، شاید خواننده‌ای را به کار آید و فایده و بهره‌ای از آن برد.

انساب مشجر و مبسوط

کتابهایی که نسابه‌ها در این علم نوشته‌اند از دو نوع بیرون نیست یا مشجر است و یا مبسوط. فرق ظاهری این دو بسیار است، و از جمله یکی آن است که انساب مشجر را به گونه درخت نگارند که از یک اصل شروع شود و شاخه‌های بسیار و متعدد از آن منشعب گردد، و هر یک به شاخه‌های متعدد دیگر، و هکذا تا به آخر.

و فرق دیگر که خفی است، آن است که در انساب مشجر از بطن اسفل آغاز شود و به بطن اعلی متتهی گردد. ولیکن در مبسوط برعکس مشجر از بطن اعلی شروع شود و از پسر به پسر پایین آید و به بطن اسفل ختم گردد. و خلاصه سخن آن است که در انساب مشجر، «ابن» بر «اب» و پسر بر پدر مقدم ذکر شود و در انساب مبسوط برعکس از جد اعلی و جد جد و جد و پدر به ترتیب شروع و به پسران ختم گردد.^۱

ارکان نسب

علمای نسابه ارکان نسب را بر ده طبقه بنا نهاده‌اند به تفصیل ذیل:

۱. انساب مشجر عربی، شماره ۳۶۲۴ کتابخانه آستان قدس رضوی، که مؤلف آن ظاهراً غیاث‌الدین

منصور دشتکی است.

طبقه اول را خذم النسب گویند؛ یعنی مقطوع النسب چنان که از جهت بُعد عهد و طول زمان اختلاف در عدد آباء عدنان به هم رسید و رفع اختلاف ممکن نشد، اقتضای بر قدر متیقن نمودند و از ماوراء آن صرف نظر کردند. از این روی پیغامبر علیه السلام تا عدنان که انتساب داده شد فرمود «کذب التسابون»^۱ یعنی فیما وراء عدنان.

طبقه دوم جمهرة الانساب است. جمهور به ضم اول در لغت عرب معظم از هر چیز باشد، و الجمهور من الناس اشراف و بزرگان مردم باشد، و جماهیر العرب یعنی جماعت و گروه عرب، و جمهرة الانساب محل اجتماع و کثرت انساب و شعوب مختلف باشد. چنان که در بنی نزار اجتماع انساب قبایل عرب شده است.

طبقه سوم شعب است. شعب اگر به معنی طایفه و گروه مردم باشد به فتح اول است، و بر شعوب جمع بسته شود، و اگر به معنی راه در کوه و وادی باشد به کسر شین است و جمع آن بر شعاب آید. و مقصود در این جا رؤس قبایل است که در شعوب جمع گردند، و شعب از قبیله برتر باشد که رأس القبایل بود و شعب در قبیله به منزله سر از جسد باشد، مانند مضر و اوس و خزرج. قال الله تعالی «وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا».

و ایشان را شعب برای تجمع و تفرق گویند که ایشان جامع باشند جمله فرزندان را، و فرزندان از ایشان متفرق گردند، چنان که شاخ درخت از درخت منشعب شود. و شعب از لغات ازداد به معنی جمع و تفریق باشد.

طبقه چهارم قبیله است. و قبیله و قبیل گروهی از مردم است که از یک پدر باشند. و فرزندان یک پدر را نیز یک قبیله گویند، و مقصود مرتبه دون شعب است. و قبیله به منزله سینه نسبت به جسد باشد، مانند بکر از ربیع و تمیم از مضر.

طبقه پنجم عمایر است. عمایر جمع عماره به کسر عین قبیله بزرگ باشد. و این مرتبه ای است دون قبیله و بالای بطون، و در عمایر بطون جمع شوند، عمایر به منزله دو دست در سینه است، مانند شیبان از بکر و دارم از تمیم در عرب.

طبقه ششم بطون جمع بطن است، و در بطون افخاذ جمع گردند، و این مرتبه ای است

زیر عمارة و زیر افخاذ. مثل بنی لوی از قریش و همچنین بنی غالب از قریش. طبقه هفتم افخاذ است و افخاذ جمع فخذ به فتح فا و سکون خاء است. و در افخاذ عشایر به هم پیوندند. و افخاذ برادران و تبار مرد است که کم از بطن باشد، و این مرتبه ای است دون بطن و فوق عشایر، مثل بنی هاشم از لوی.

طبقه هشتم عشایر است و عشایر جمع عشیره است و عشیره تبار و نزدیکان شخص از جانب پدران است، و ایشان کسانی هستند که از جهت نسب در پدر چهارم مجتمع شوند، و به نام عشایر از آن جهت خوانده شده اند که با یک دیگر معاشرت کنند. مثل بنی عبد مناف نسبت به حضرت ختمی مرتبت. قال الله تعالی «و انذر عشیرتک الاقریین». طبقه نهم فصائل است و فصائل جمع فسیله است و فسیله خویشاوندان و نزدیکان مرد است. و مقصود خواص اقوام و اهل بیت است، چنان که در آیه مبارکه است «و صاحبته و اخیه و فسیلته الّتی تزویه».

طبقه دهم رهط و اسره است (رهط به فتح اول) گروه مردان (از سه یا هفت تا ده و بعضی از سه تا چهل تن گفته اند) از اقوام مرد است. و رهط جمعی است که واحد از لفظ خود ندارد. و اسره (به ضم همزه) نیز به معنی نزدیکان از قوم وی باشند، و رهط دون عشیره است و در مدینه نه رهط بودند، و رهط پیغمبر صلی الله علیه و آله پسران و فرزندان عبد المطلب بودند و اسره آن حضرت از بنی عبد مناف کسانی بودند که نصرت و معاضدت حضرتش نمودند.

ذکر الفاظی که در زبان علماء نسب افتاده و از مصطلحات ایشان شده است

نسبت محرکه، نژاد یا قرابت و خویشاوندی پدری است خاصه نسبت (به کسر و ضم اول) نیز به معنی نژاد و خویشاوندی آبائی است.

و نساب بر وزن شداد مرد نیک دانا به انساب است. و نسابه با تاء مانند نساب باشد، و تاء آن برای مبالغه در مدح است، مانند علامه و فهامه.

جوهری صاحب صحاح اللغة گوید: النسب واحد الانساب و النسبة مثله. و انتسب

الی ایبه الی اعتزی، یعنی خود را به پدر بازبست. و تنسب دعوی کردن خویش و قرابت و نزدیکی به کسی است. و در مثل آمده «القریب من تقرّب لامن تنسب».

و حسب به دو حرکت در لغت عرب به معنی گوهر مرد و بزرگی وی از روی نسب و مال و دین و شرف بالفعل و کردار نیکوست. و در عرف نسابه‌ها حسب شرف ثابت در پدران باشد. و همچنین آنچه را از مفاخر ایشان شمرند.^۱

بیهقی در کتاب لباب الانساب پس از تحدید و تعریف نسب و حسب و فرق بین این دو گوید: بعضی گفته‌اند حسب کارهای نیک است که از مفاخر زمان مرد شمرده شود. و بعضی حسب را قدر و شأن دانسته‌اند.

و باز گوید: بعضی از متقدمین گفته‌اند حسب کردار نیک مرد و پدران اوست.^۲ بعضی دیگر از نسابه‌ها حسب را به معنی خویشاوند و اولاد دانسته و به این حدیث استناد جسته‌اند که پیامبر هنگامی که مردم هوازن بر او وارد شدند از آنان پرسید: تختارون المال ام السبی. در جواب گفتند: اما اذا خیرتنا بین المال و الحسب فانا نختار الحسب. و از حسب اولاد و زنان و خویشاوندان خود را خواستند.^۳

و بعضی دیگر حسب را خوی و خلق معنی کرده و قول پیغمبر (ص) را شاهد آورده که فرموده است: کرم الرجل دینه و مروته تقوا و اصله عقله و حسبہ خلقه. کرم مرد دین اوست و مروت او پرهیزگاری اوست و اصل او خرد اوست و حسب او خوی اوست،^۴ و از حسب خلق و خوی خواسته شده است.

اعیان جمع عین به معنی اشراف است. و اولاد الاعیان و بنی الاعیان برادران از یک پدر و مادر باشند. و هر جا که برادر اعیانی یا خواهر اعیانی گفته شود مقصود آن است که از یک پدر و مادرند.

۱. تاج العروس و صحاح اللغة [به ترتیب: ج ۱، ص ۲۱۱؛ و مختار الصحاح، ص ۲۷۳].

۲. لباب الانساب بیهقی، نسخه کتابخانه آستانه [ج ۱، ص ۱۸۶].

۳. تاج العروس [ج ۱، ص ۲۱۱].

۴. تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۵، ص ۱۲۷.

و اگر اولاد مرد از مادران مختلف باشد آنها را بنوالعلات خوانند و در حدیث آمده که: اعیان بنی الام احق بالمیراث من ولد بنی العلات.

و اگر برادران مادری باشند یعنی از یک مادر و پدران متعدد باشند، آنها را برادران اخیاف نامند و اخیاف (با خاء مجمه) به معنی مختلف باشد. و در کتاب مجمع البحرین طریحی، اولاد الاخیاف، و در باب خاء مهمله آمده، و در حاشیه افزوده شده «اولاد الاخیاف هم الاخوة من ام واحد و آباء متعدده»^(۱) و این خلاف گفته سایر لغویین است.

در بیان اصطلاحاتی که نسابه‌ها وضع کرده و در کتاب‌های خویش به کار برده‌اند

در پیش اشاره شد که علماء نسابه برای این علم رموز و اصطلاحاتی دارند که جز کسانی که طالب علم انسابت و در این فن مطالعاتی دارند بدان آگاه و واقف نیستند. گرچه این رموز بیشتر در مشجرات به کار رفته و در مبسوطات کمتر از آنها استفاده شده، لیکن چون دانستن بعضی از آن اصطلاحات و رموز که برای خوانندگان خالی از فائده نبوده، در این جا ایراد کرده شده:

صحیح النسب، کسی است که نسب او نزد نسابه‌ها ثابت شده باشد. و علماء بزرگ نسابه که به امانت و صلاح مشهورند به اتفاق صحت نسب او را تصریح کرده باشند. **مقبول النسب**، کسی است که نسب او نزد بیشتر نسابه‌ها ثابت باشد، ولیکن نسب او را منکر شوند و با شهادت دو گواه عدل نسب او قبول گردد و به انکار آن نسابه توجهی نشود، البته مرتبه وی با صحیح النسب که نسابه‌ها به اتفاق نسب او را صحیح دانسته‌اند برابر نیست و به قول منکر هم توجهی نباشد.

مردود النسب، کسی است که خود را به قبیله و دودمانی پیوند و مدعی شود که از آن طایفه است ولیکن از آنها نباشد؛ و مردم آن قبیله نسبت او را به خویش درست شمارند و بطلان نسب او را اعلام کنند. این شخص نزد نسابه‌ها مردود النسب باشد، و او را از مردم آن دودمان محسوب ندارند.

مشهور النسب، کسی است که به سیادت مشهور باشد و نسب او شناخته نشود. علماء

نسابه چنین شخصی را گویند که مشهور به سیادت است، ولی عامه او را مجهول النسب گویند.

معقب، دارج، منقرض

دیگر از اصطلاحاتی که در این علم بسیار مستعمل است کلمات معقب و دارج و منقرض است. و نسابه‌ها را برای هر یک نشان و علامتی است که بسیار در کتب انساب به کار برده شده، بدین صورت:

(ع) علامت معقب است و معقب کسی است که او را اولادی باشد و از شخص او عقبی به جا مانده باشد، در این حال یا در برابر نام او نشان (ع) گذارند و یا صریحاً نویسند او را عقب است، یا او را اولاد است و امثال این عبارات.

(د) نشان «دارج» است و دارج کسی باشد که هنگام مرگ اولادی از او باقی نمانده باشد. در این حال یا با علامت (د) که در پیش نام او نهند این معنی را بیان کنند، و یا صریح و روشن نویسند او را عقبی نیست، و یا او را فرزند ذکوری نباشد و نظیر این عبارات.

و در کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب (ج) به جای (د) نشان و علامت دارج و بلاعقب تعیین شده است [ص ۳۷۴].

(ض) نشان منقرض است و آن کسی باشد که اولادی از او باقی مانده باشد ولی همه اولاد او پس از مدتی نیست شده و از میان رفته و از فرزندان او کسی به جا نمانده باشد. در این حال جلو نام او حرف (ض) گذارند، و یا روشن نویسند او را فرزند و فرزند فرزند بوده، ولی نسلش منقرض شده و اینک در روی زمین از اولاد او کسی باقی نیست.

در طعن و قدح و غمز و آنچه متعلق به آن است

کلمات طعن و غمز و قدح در لغت تازی معانی بسیار دارد که از جمله به معنی عیب کردن و در نسب کسی سخن گفتن باشد، چنان که گویند «طعن علیه و فیه بالقول: قدحه و عابه، و منه الطعن فی النسب».

و در تفسیر قدح گفته‌اند «قدح فیه قدحا، طعن فیه و عابه، و منه قدح فی نسب و عدالته اذا عابهما» و غمز را به طعن معنی کرده و گویند «غمز بالرجل و علیه، طعن علیه».^۱ و از گفته لغویین ظاهر می‌شود که این سه کلمه در معنی عیب کردن و در نسب کسی سخن گفتن اشتراک دارند، و هر یک را به جای دیگری می‌توان به کار برد، ولیکن علماء علم نسب را در این سه کلمه اصطلاح مخصوصی است و هر یک را در مورد بخصوصی استعمال کنند، و هیچ یک را در جای دیگری به کار نبرند. و در انساب مشجر و مبسوط هر یک را رمزی است بدین شرح:

طعن در نزد نسابه‌ها از قدح شدیدتر است و قدح از غمز. و در مشجرات هر یک را بدین گونه نشان دهند: نشان طعن در انساب مشجر نقطه سرخی است که بین ابن و اب و پسر و پدر گذارند و معنی آن قطع و جدایی بین پسر و پدر باشد. یعنی بین این دو اتصالی نیست، مثلاً در نسبت کسی به دیگری اگر طعنی باشد در مشجر بدین گونه نویسند: زید. بن موسی.

و نشان قدح در مشجرات، خط* مرتعشی است مانند دندانۀ اره که بین آن دو گذارند، و این علامت نشان اضطراب نسب باشد، مانند موسی بن عیسی.

و اگر غمز باشد صریحاً نویسند در نسب وی غمزی است. البته غمز نظیر طعن و قدح در نسب نیست و از طعن سست‌تر و بی اثرتر است و گاه از غمز با علامت (غ) نشان دهند.

در طعن، نسابه را باید دلیلی بارز و مستندی واضح و روشن برای طعن باشد و در نسب کسی بی دلیلی روشن طعن نکنند. و بیشتر نسابه‌ها آن را به رمز و اشاره بیان کنند. پس در انساب مبسوط و مشجر دربارهٔ مطعون فیه نویسند (فی صح) و مراد به این علامت آن است که اختلاف نسب او را برسانند، و این که نسب او جاری بر استقامت نیست. چنان‌که در (صح) چنین است. چه فی که حرف جر است بر فعل در آورده‌اند و حرف

۱. حمدة الطالب، ص ۱۶.

*. [در متن به جای خط، «خطی» آمده است].

جر بر فعل داخل نشود و در کلام این معنی متخیل است. چنان که در کتب انساب نویسند او را فرزندی است (فی صح) و در کتاب عمده الطالب (ص ۱۹۱) آمده است «و هم من انساب القطع فی صح».



(فی صح)، رمزی است که در انساب مشجر بسیار به کار برده شده و چند معنی از آن اراده شده است، به قرار زیر:

۱- در جایی که نشانند از مردی اولاد و عقبی هست یا نه در زیر نام او (فی صح) نویسند. و اگر این رمز (فی صح) در پیش یا در پس اسم یا در بالای اسم نویسند، هر یک نشان و علامت معنی جدا گانه ای است، بدین شرح:

۱- اگر در پیش از اسم علامت نوشته شود، دلیل بر آن است که در اتصال نسب والدش شک است.

۲- و اگر در بعد از اسمش نوشته شود، دلیل است که اتصال او به پدر مشکوک است.

۳- و اگر در بالای اسم نوشته شود، نشان دفع توهم تکرار باشد در جایی که نام پدر و پسر هر دو یکی باشد.

و گاه به جای (فی صح) دایره کوچکی بدین صورت (ه) به سرخی نویسند.

و گاه از کسی که اتصالش به سابق محقق نباشد به (فی صح) تعبیر نمایند.

هرگاه گویند «صح عند فلان النسابة» اشاره بدان باشد که اتصال این نسب نزد سایر نسابه ها محقق نیست.

و هرگاه برای مردی دنباله و عقبی یاد نکنند، و همچنین به انقراض اولادش تصریحی نباشد گویند «هو فی صح».

و هرگاه این امور برای آنها محقق شود نویسند «صح».

و باز اگر گفته شود «صح عند فلان» اشاره باشد که این نسابه درباره نسب این مرد مشکوک است و نسابه دیگر نسب او را صحیح داند.

در جایی که نویسند «علیه وحده» اشاره به آن است که پدرش جز او فرزندی دیگر

نداشته است.

و از همین قبیل است هرگاه نویسند «عقبه من فلان» و یا «والعقب من فلان» فرزند او از فلان است، بدان معنی است که عقب او منحصر در این شخص است. ولی اگر گویند یا نویسند «اعقب من فلان» در این حال اشاره باشد که عقبش منحصر نیست. چون رواست که او را عقبی از غیر او باشد. و گاه «اولد» به جای اعقب به کار برند، و معنی در هر دو یکی باشد.

هرگاه نسابه‌ها در امری مردد شوند، و هیچ یک از دو طرف را مرجحی نباشد، گویند «اظنه کذا» گمانم آن که چنین باشد. و از همین قبیل است هرگاه در اتصال مردی به دیگری مشکوک باشند، گویند «ینظر حاله».

هرگاه جماعتی در ناحیه‌ای ساکن باشند که خبری از آنها به نسابه‌ها نرسد و اثر و نشانی از آنها هم نباشد، گویند «هم فی نسب القطع» یعنی نسب ایشان از اتصال و پیوند مقطوع است، هرچند در گذشته مشهور باشند.^۱

به عبارت روشنتر، نسب القطع به اصطلاح علماء نسب، نسب کسانی باشد که از نسابه‌ها دور باشند و به واسطه دوری حال آنها معلوم نباشد. اگر کسی بدیشان منتسب شود، نیک تحقیق وی باید کرد و در اثبات آنچه وظیفه باشد احتیاط به جای باید آورد. بعضی تصور کرده‌اند که نسب القطع عبارت است از آن که پیوند و اتصال او به پدر منقطع است و باطل، و نه چنین است.^۲

«فیه» نشان آن است که در نسب او شکی است.

کلمه «یحتاج» را در جایی به کار برند که آن امر نیاز به تحقیق دارد، چون ثابت نیست.

۱. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب [ص ۳۷۴].

۲. الرسالة الاسدیة فی انساب سادات العلویة، تألیف محمد قاسم بن حسن المختار النسابة الحسنی العبدلی، که به نام ابوالعلی اسدالله الحسینی العلوی ساخته است.

در اوصاف عالم به علم نسب که او را نسابه خوانند

واجب است که نسابه صادق و راست گو باشد، برای آن که در نسب بر خلاف حقیقت چیزی نگوید و از دروغ گفتن سخت پرهیزد. دیگر آن که از رذایل و فواحش دوری کند، برای آن که در انظار عامه و خاصه مهیب نماید، که اگر نسبی را نفی نماید یا اثبات کند کسی را جرأت اعتراض بر وی نباشد. دیگر آن که دارای نفس قوی باشد و بتواند در برابر سختیها مقاومت نماید، چه اگر قوی النفس نباشد ممکن است صاحبان نفوذ و شوکت او را به باطلی وادار کنند و از حقّی باز دارند، و اگر دارای نفس ناتوانی باشد، قدمش در امور محکم نخواهد بود و امکان آن هست که او را لغزشی دست دهد.

در کیفیت ثبوت نسب در نزد نسابه‌ها

نسابه‌ها برای ثبوت نسب سه راه ذکر کرده‌اند: اول آن که خط نسابه‌ای که مورد اعتماد است دیده شود و خط را بشناسند. در این صورت اگر نسابه خط نسابه معروفی را دید و آن را شناخت بدان عمل می‌کند. دوم اقامه شاهد است که دو نفر مرد مسلم عادل گواهی دهند که فلان شخص پسر فلان است. در این صورت این نسبت متعین گردد و عمل بدان واجب است. سوم اعتراف است که شخصی اعتراف کند که فلان پسر من است. و یا کسی بگوید که فلان پدر من است. و چون اقرار عاقل بر خویش رواست، بنابراین واجب است که یکی به دیگری ملحق گردد و نسبت پدر و پسر بین آن دو برقرار شود. و آن دو را پدر و پسر دانند.^۱

نقیب و ولایت نقابت

مؤلف شرحی مختصر در باب منصب نقابت و وظائف شخص نقیب و سبب پیدایش این منصب در این کتاب (ص ۲۶۷) بیان فرموده و لیکن از آن جا که شاید بعضی از خوانندگان شرح و توضیح بیشتری راجع به نقیب و نقابت خواسته باشند نگارنده مطالبی را که بدین بحث مربوط و مفید دید از کتاب احکام السلطانیة ماوردی [صفحات ۹-۹۶] و از کتب دیگر اقتباس و به اختصار در این پیشگفتار ایراد کرد.

نقیب در لغت عرب به معانی چند آمده است، از جمله معانی آن که به معنی اصطلاحیش نزدیک است مهتر قوم و عریف و دانای انساب است. و بعضی هم نقیب را مهتر بزرگ گفته‌اند، و جمع نقیب بر نقباء آید. و نقاب به کسر اول اسم و به فتح مصدر باشد. و نقاب کسی است که از قوم و خویشان خود پرسش کند و احوال آنان را تفتیش و جستجو نماید، و مرد دانا و عارف به امور را نیز نقاب گویند. و نقابت مهتری کردن و نقیب گردیدن باشد. و این منصبی است که در ایام خلفاء عباسی پیدا شد. و مقصود از نصب نقیب آن بود که از خود سادات کسی معین و منصوب شود که به امور و کارهای آنها رسیدگی کند و انساب آنان را حفظ نماید و حقوق ذوی القربی را برساند.

نقیب از جانب سه شخص زیر انتخاب می‌شد و حکم نقابت برای یکی از سادات فاضل و صاحب رأی و عارف به انساب صادر می‌گشت.

- ۱- خلیفه یا سلطان نافذ فرمان که بر کشوری مستولی باشد.
 - ۲- وزیر خلیفه یا وزیر سلطان که تدبیر امور کشور به او واگذار شده، و یا امیری که از طرف خلیفه یا سلطان مأمور نظم ناحیه‌ای از کشور باشد.
 - ۳- نقیب النقباء که ولایت عامه داشته و مختار باشد که از جانب خود نقیبی در هر شهر و ناحیه‌ای که لازم بدانند به نیابت خویش منصوب نماید.
- شخص نقیب می‌بایست از خاندان بزرگ سیادت، و فاضل‌تر و عاقل‌تر آن سلسله باشد تا سادات دیگر به واسطه فضل و خردش او را اطاعت نمایند و فرمانش را منقاد باشند.

- ولایت نقابت بر دو گونه است، نقابت خاصه و نقابت عامه.
- در نقابت خاصه، نقیب باید فقط در وظایف مربوط به نقابت نظر کند و در امور دیگر که خارج از وظایف مخصوص اوست دخالت ننماید.
- در نقابت خاصه عالم و مجتهد بودن در نقیب شرط نیست.
- در نقابت عامه نقیب مأذون است که علاوه بر وظایف اصلی خویش در بعضی امور دیگر که از وظایف قضات است دخالت نماید. مثلاً در جایی که سیدی مرتکب امر خلافی شود که حد بر او واجب گردد، اقامه حد کند. وظایف نقیب خاص را دوازده شمرده‌اند، که اهم آنها حفظ انساب سادات و ذوی القربی و ثبت نام ساداتی است که در شهر و بلد او ساکن و زیر نظر او باشند، تا غیر سیدی در سادات داخل نگردد و ادعای سیادت ننماید. و نیز از وظایف اوست که هر دختر و پسری که برای سیدی پیدا شود، نامش را در دفتر خود بنویسد. و همچنین هر یک از سادات بلد او که وفات کند، فوتش را در دفتر ثبت نماید که نسب اولادش معلوم و محفوظ ماند.
- نقیب عام غیر از وظایف نقابت در پنج امر که از وظایف قاضی است می‌تواند دخالت کند و درباره سادات انجام دهد.
- ۱- اگر بین ذوی الانساب و سادات نزاع و خصومتی بروز کند، نقیب عام مجاز است که بین آنها مانند قاضی حکومت کند و رفع خصومت نماید.
 - ۲- در جایی که سیدی مرتکب امری شود که حد بر او واجب گردد، نقیب عام به جای قاضی اجرای حکم شرعی کند و اقامه حد نماید.
 - ۳- یتیمان سادات که دارایی و مایملکی داشته باشند، نقیب عام می‌تواند مانند حاکم شرع به حفظ اموال آنها اقدام و بعد از بلوغ به آنها تسلیم کند.
 - ۴- دختران سادات که ولی شان فوت شده و یا ولی شان معین نباشد، نقیب عام مجاز است به جای ولی به تزویج آنها اقدام نماید.
 - ۵- هرگاه کسی از سادات به جنون و یا سفه مبتلا باشد، نقیب عام می‌تواند مانند قاضی او را حجر کند و از تصرف در مالش ممنوع نماید. و پس از رفع جنون و سفه حجر

را برطرف سازد.

در نقابت عامه شرط است که نقیب مانند قاضی عالم و مجتهد و عارف به احکام قضا باشد تا آن که ولایت نقابت او صحیح و قضا و حکمی که می کند نافذ و ممضی باشد.^۱

این بود پاره‌ای از رموز و اصطلاحاتی که نسابه‌ها در کتب خویش به کار برند و در ابتدای تألیفات خود آنها را یاد نمایند که در این جا گزیده‌ای از آن برای اطلاع خوانندگان ایراد شد تا نیازی به مطالعه کتب دیگر نیابند. و بعد از فراغ از این بحث به اصل مقصود بازگشته خلاصه‌ای از شرح حال مؤلف شجره طیبه و بیان تعریف و توصیف کتاب و خصوصیات اصل نسخه گفته آید، و بالله التوفیق.

شرح حال مؤلف

مؤلف چنان‌که در شرح حال خویش مرقوم داشته، در لیله هفدهم ربیع المولود سال هزار و دویست و هفتاد در مشهد مقدس متولد شده و در مهد علم و تربیت و دامان فضل و ادب تنمیت یافته، در عنفوان جوانی همت به تحصیل دانش گماشته علوم ادب را در نزد ادباء زمان فرا گرفته و فقه و اصول و منطق [و] کلام را از محضر عده‌ای اساتید بزرگ استفاده کرده که برای اختصار از ذکر نام همه آنها خودداری کرد و به یاد سه تن اکتفا نمود. از جمله استادانی که غالباً از آنها یاد می کرد یکی عم اکرمش مرحوم میرزا محمد علی مدرّس است که شرح حالش در این کتاب به تفصیل آمده است. و دیگر آخوند ملاغلامحسین شیخ الاسلام از شاگردان مبرز حاج ملاهادی سبزواری رحمهما الله است که از فیض محضرش مدتی مستفید گشته و علوم عقلی را در مدرّسش تلمذ نموده است. و دیگر عالم جلیل صاحب المفاخر و المآثر سید محمدباقر شهیدی مشهور به شفتی،

۱. تلخیص و ترجمه از کتاب احکام السلطانیه، تألیف ابی الحسن علی بن محمد البصری البغدادی

الماوردی، متوفی ۴۵۰، ص ۶۶-۶۷، چاپ مصر، [یا صفحات ۹۶-۹۷ چاپ دوم].

سبط میرزا هدایت‌الله بن میرزا مهدی شهید اعلی‌الله مقامهم که فقه و اصول را در محضرش تکمیل کرده است.

مرحوم مدرّس از همان ابتدای جوانی به تدریس فقه و اصول پرداخت و مرتباً روزی دو و سه درس برای طلاب درس می‌گفت. کتاب شرح لمعه شهید و قوانین میرزای قومی را تدریس می‌کرد، و گاه به جای قوانین، فصول مباحثه می‌نمود، و در ایام ماه رمضان که معمولاً درسها تعطیل می‌شد بنا به تقاضای طلاب، تفسیر صافی ملا محسن فیض را تدریس می‌کرد.

علاقه‌اش به تعلیم طلاب بسیار بود و درش کمتر تعطیل داشت و دو جلد شرح لمعه را در حدود دو سال و هشت ماه تمام می‌کرد. و گاه بنا به درخواست طالب علمان دو درس در روز از شرح لمعه می‌فرمود. هیچ حوزه‌ی درسی در مشهد مقدس به ازدحام و کثرت جمعیت درس او نبود و گاه عده‌ی طلاب در درس شرح لمعه از دویست نفر تجاوز می‌نمود، و رونق افادت و تدریس در مشهد در آن اوقات به ذات شریفش منوط بود، و بسیاری از طلاب علوم از محضرش مستفید می‌شدند.

منصب تدریس آستان قدس رضوی که از زمان نادر شاه افشار در این خاندان از پدر به پسر رسیده و در این اوقات خلد آشیان میرزا محمدعلی رضوی - عم بزرگوارش - به افتخار تدریس نایل بود، چون باصره‌اش از حلیه‌ی بینایی عاطل گردیده و از کار تدریس باز مانده بود، به برادرزاده‌ی خویش واگذار کرد. و برحسب استدعای او در سال ۱۲۹۹ فرمان منصب تدریس از جانب نیابت تولیت به نام وی صادر، و از این تاریخ رسماً به منصب تدریس آستان قدس مفتخر گردید.

اولین جایی که از او به عنوان مدرس آستانه یاد شده، در سفرنامه‌ی خراسان مرحوم افضل‌الملک المعنی کرمانی است. المعنی در سال ۱۳۰۱ که مأمور خراسان بوده، گزارشات این سفر را در دفتری جمع کرده و در آن نام عده‌ی کثیری از فضلا و ادبا و شعرائی که در مشهد ملاقات آنها را دریافته و انس و الفتی با آنها داشته یاد نموده است، که از جمله مرحوم مدرس است. در این سفرنامه، مؤلف را به این عبارات ستوده و یاد

کرده است:

«جناب مستطاب معلى القاب سلاله السادات الاطياب عمدة فقهاء الراشدين وزبدة العلماء الهادين برهان العجم و صحاح العرب جامع النكات خزانة الادب خلاصة زمانه مدرس آستانه ثمره شجرة بوستان مرتضوى آقا سيد باقر الرضوى سلمه الله»^۱.

وى علاوه بر منصب تدريس آستان قدس به خادمى ضريح مطهر مشرف و اين خدمت را موجب افتخار خود مى دانست. بارى اوقاتش غير از ساعات تدريس به مطالعه و تأليف و تصحيح كتاب صرف مى شد. دوره كتاب بحار الانوار مجلسى قدس سره را با اغلب مآخذ آن مقابله و با مركب قرمز تصحيح و اختلافات را در حاشيه ثبت نموده بود. تأليفاتش عبارتست از حاشيه بر شرح لمعه و حاشيه بر قوانين الاصول و كتابى در احاديث مشكله، و كتابى در علم عروض و قافيه، و رساله اى در علم بديع، كه اين هر سه كتاب به عربى با امثال فارسى و عربى به رشته تحرير درآمده است. رساله اى در احوال ربيع بن خثيم، و رساله اى در خط و خطاطان و دفترى شامل مكاتيب و نامه ها و خطابه ها و فرامين كه از قلمش صادر شده مى باشد. و ديگر همين كتاب شجره طيبه كه درباره آن به تفصيل بحث خواهد شد.

به جمع كتاب، از چاپى و خطى، عشق و علاقه فراوان داشت و كتابخانه اش در آن اوقات از جمله كتابخانه هاى مهم مشهد محسوب مى شد، كه در حدود دو هزار مجلد كتاب از چاپى و خطى در آن موجود بود. در اوقات فراغت بعضى از كتابهاى خطى نفيس را كه يك يا چند ورق از ابتدا و انتهاي آن افتاده بود از روى نسخه هاى ديگر به خط خود مى نوشت و آنچه ناقص بود نوويس مى كرد. تعداد بسيارى از اين كهنه كتابها كه به خط خوشش نوويس شده در بعضى از كتابخانه ها مشاهده مى شود.

مرحوم مدرس خط تحرير و نسخ را نيكو و خوش مى نوشت و در زمره خوش نويسان محسوب مى شد. كتابهاى چندانى كه به خط نسخ نوشته است، اکنون نزد نگارنده موجود است.

۱. سفرنامه خراسان، افضل الملک المعنى، شماره ۶۲۲ كتابخانه ملى ملك [صفحه ۹۵ نسخه چاپى].

وی همان‌طور که به تعلیم و تربیت طالبان دانش توجه داشت و آنها را راهنمایی می‌کرد از تربیت اولاد و نزدیکان خویش غفلت نداشت و تعلیم و تربیت آنان را از اهمّ واجبات می‌شمرد و سعی داشت که بر مقتضای زمان تربیت شوند و آموزش یابند.

با آن که در آن وقت هنوز تعلیم زنان مورد توجه عمومی نبود بلکه مخالف مرسوم زمان و با منع علماء دین مواجه بود، صبیای خود را به تعلیم و آموختن فارسی و عربی ترغیب و تحریض می‌نمود و آنها را به مدرسه فرستاد. و در نتیجه سعی و کوشش او همه افراد خانواده‌اش از تعلیم بهره یافته و دارای سواد شدند. و یکی از دخترانش به افتخار دبیری دبیرستان‌های مشهد نایل گردید، و عمرش را در تربیت ابنای وطن صرف نمود که اکنون پس از سی سال خدمت بازنشسته شده است.

دانش پژوهانی که برای استفاده به مدرسه حاضر می‌شدند گاه پیش از شروع به درس آنها را نصیحت می‌نمود و اندرز می‌داد، و به نکات اخلاقی و آداب معاشرت گوش آنها را آشنا می‌کرد. می‌فرمود تربیت صحیح برای این طایفه از تعلیم مهمتر و مفیدتر است و لازم است کسی به آنها بیاموزد.

و عاظم و اهل منبر را که غالباً از تلامذه‌اش بودند، ارشاد و راهنمایی می‌کرد و آنها را از نقل بعضی مطالب که در خور مجلس وعظ و تذکیر نبود، منع می‌نمود. و از خواندن احادیث موضوعه و اخبار ضعاف سخت جلوگیری می‌نمود، و گاهی که یکی از اهل منبر در مجلسی که او حضور داشت خبر ضعیفی می‌خواند با ملایمت تمام به او تذکر می‌داد که این حدیث ضعیف است و یا سندی ندارد، نباید در منبر خوانده شود. وی بسیار بی‌تعمین و فروتن و درویش نهاد و در اخلاق حسنه و ملکات فاضله از اقرارن خویش ممتاز بود، و با همین احوال باوقار و بامهابت و باشهامت بود. از اظهار حق و بیان حقیقت پروایی نداشت و هراس به خود راه نمی‌داد. و نظر خویش را روشن و بی‌ملاحظه می‌گفت، و مسایل دینی را نیز مطابق استنباط خویش بی‌پروا اظهار می‌داشت، و در این مورد اعتنایی به ملامت و نکوهش دیگران نمی‌کرد. «لا تأخذ فی الله لومة لائم».

او با مناعت طبع و عزّت نفس روزگار می‌گذرانید و از کسی چیزی قبول نمی‌نمود، و

همچنین از دریافت وجوه بَر و سهم امام و غیره خودداری می‌کرد و مخارج زندگانش از حقوق مُدرّسی و خادمی ضریح دریافتی از آستان قدس تأمین می‌گردید و با قناعت زندگی می‌کرد.

در اوقاتی که سمت نمایندگی انجمن ایالتی را داشت از دوستان نزدیک هم به هیچ روی چیزی قبول نمی‌نمود و هدیه‌های ناقابل و کوچک را نیز رد می‌کرد و از این جهت جمعی از دوستانش از وی رنجیده‌خاطر شدند. با این احوال بسیار مهمان دوست بود و منزلش همیشه برای واردین و مهمان مهیا و آماده بود و در این راه تکلف را روا می‌دانست.

در امر زندگی و معاشرت با دیگران و در امور داخلی بسیار منظم و مرتب بود. و به نظافت و پاکیزگی اهتمام خاص مبذول می‌داشت، و هفته‌ای یک روز بیشتر وقت خود را به پاکیزگی تن و لباس و خانه و لوازم دیگر صرف می‌کرد. مرحوم مدرّس علاوه بر مقام علمی در امور اجتماعی نیز وارد و صاحب‌رأی و نظر و روشن فکر بود و خدمت به خلق را بهترین وظیفه خود می‌دانست.

در اول مشروطیت که در مرکز ایالتها انجمن ایالتی تشکیل گردید و نمایندگان منتخب طبقات مختلف در آن شرکت داشتند، وی از طرف علماء خراسان به نمایندگی انجمن ایالتی خراسان انتخاب گردید. و مدت دو سال که انجمن در منزل مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله مجتهد تشکیل می‌شد، جنابش که نماینده علماء بود در انجمن حاضر می‌شد و کلیه امور از امر و نهی و حل و عقد کارها به نظر وی انجام و فیصله می‌یافت. و همچنین تمام نامه‌ها که به اطراف و اشخاص نوشته می‌شد به املاش بود و به استصوابش انجام می‌شد، و تا پایان این دوره به کار مشغول بود، و پس از انحلال مجلس شورای ملی که انجمن ایالتی نیز تعطیل گردید، بعد از فرار محمد علی شاه که مجدداً با اعضاء سابق تشکیل گردید، چون اوضاع بسیار آشفته و عده‌ای به نام مجاهد بر شهر مسلط شده بودند، مرحوم مدرّس پس از چند روز شرکت در انجمن مصلحت خویش را در کناره‌گیری دید. از این رو مدتی در یکی از قراء اطراف شهر متواری و مخفی گردید،

و پس از بازگشت به شهر دیگر نمایندگی انجمن را پذیرفت.

در دوره دوم و سوم انتخابات مجلس شورای ملی با اکثریت بسیار ممتازی به نمایندگی مجلس انتخاب شد، با آن که از جانب طبقات و احزاب مختلفه ابرام و اصرار در پذیرفتن نمایندگی به او شد قبول نکرد و از آمدن به طهران خودداری نمود.

در فتنه سید محمد یزدی معروف به طالب الحق و یوسف خان هراتی و جمعی دیگر که در مسجد گوهرشاد و آستان قدس متحصن و انجام کار به آنجا کشیده شد که روس‌های تزاری دخالت نموده و گنبد و حرم مطهر حضرت رضا - علیه السلام - را به توپ بستند، رکن الدوله والی خراسان از مرحوم مدرّس درخواست کرد که با متحصّنین وارد مذاکره شود؛ شاید به وعده و وعید آنها را متقاعد نماید که از تحصن خارج شوند و فتنه برطرف گردد. مدرّس چندین مرتبه با متحصّنین و متجاسرین وارد مذاکره شد و آنها را به اندرز و نصیحت راضی کرد که ترک تحصن نمایند، و در برابر چند تقاضای آنها که قابل قبول بود، دولت بپذیرد. ولی رکن الدوله جرأت و جسارت آن را نداشت که خود تصمیم بگیرد و تقاضای آنان را بپذیرد و اجازه مرکز را لازم می‌دید و با مرکز گفتگو می‌نمود، و تا رسیدن جواب چند روز می‌گذشت. در این مدت هر روز بر عده متحصّنین افزوده می‌گردید و قوی‌تر شده و بر تقاضاهای خویش می‌افزودند.

بالآخره نتیجه‌ای از این رفت و آمد حاصل نشد، و مدرّس مایوس از وساطت و مذاکره با متحصّنین گردید، و در ضمن روس‌های تزاری هم که هوس دخالت در امور شهر را داشتند، پیوسته به متحصّنین و اشرار پیغام می‌دادند که ما حامی شما هستیم، صبر نمایید که به زودی محمد علی شاه به خراسان خواهد آمد.

و بعد از آن که رکن الدوله حاکم خراسان از دفع فتنه عاجز شد و استعفا کرد، از طهران نظم شهر و دفع فتنه به روسها واگذار گردید و به امر قنصل روس، روز شنبه دهم ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ از دو ساعت به غروب آفتاب تا یک‌ونیم از شب یک‌شنبه از تمام جوانب توپ بر صحن عتیق و جدید و بقعه مطهره و بارگاه و گنبد و گلدسته‌ها و مسجد جامع گوهرشاد بستند و سربازان تزاری از هتک احترام و خرابی و قتل نفوس دریغ

نکردند و چهار پنج روز درب حرم محترم بسته بود و صحنین و حرم در تصرف سالداتهای روس بود، ولی از اشرار کسی کشته نشد و گرفتار نگردید، چون همه از راهی که برای فرار آنها معین شده بود گریختند و غائله بدین سان خاتمه یافت.^۱

در پیش، علاقه بسیار او را به تدریس و مواظبت بر آن و تعطیل ننمودن درس اشاره نمود. این حال تا آخر عمرش برقرار بود، حتی در مرض الموتش تا مدت یک ماه که از بیماریش گذشت، با وجود تب، درس را تعطیل نکرد. و یکی از اطباء معالجش می گفت تا این میل در ایشان هست، امید بهبود هست و اگر این رغبت و میل زایل گردد باید از معالجه جنابش مأیوس شد. تا این که روزی در اثناء درس، کتاب را به هم گذاشت و گفت دیگر مرا قدرت و توانایی بر درس گفتن نمانده، مرا معذور بدارید. و از همه شاگردان خویش وداع و خداحافظی کرد، تأثر و اندوه بی اندازه به حاضرین از طلاب روی داد و همگی با چشم گریان با استاد وداع کرده و مجلس درس را ترک گفتند.

این بیماری مدت سه ماه طول کشید. چون فصل تابستان رسیده بود و هوا در نهایت گرمی بود، بنا به تصویب اطباء معالج او را به قریه سوران از توابع شاندیز که در پنج فرسنگی شهر و هوای مطبوعی داشت بردیم، ولی سعی و کوشش پزشکان در معالجه و بهبود حالش مفید نیفتاد، و روز به روز بر شدت بیماری افزوده شد تا آن که در بامداد نهم ذی الحجة الحرام سال ۱۳۴۲ هجری روح پاکش از قفس تن پرید و به شاخسار جنان پرواز نمود، قدس الله روحه الشریف. چون هوا در آن روز بسیار گرم بود و وسیله حرکت جنازه در آن وقت حاضر نبود، انتقال جنازه به شهر موکول به رسیدن شب گردید. و در اول شب روستایان قراء بلوک شاندیز اجتماع کرده و جنازه را بردوش برداشته و شبانه به شهر آوردند. و بامداد روز عید قربان تشیع جنازه از باغ منبع با تجلیل بسیار به عمل آمد و در پایین پای مبارک در زیر در حرم محترم که به دارالسیاده داخل شوند، دفن و غریق بحر مغفرت الهی گردید.

عده ای از فضلا و شعرا و تلامذه حضرتش او را به قطعات و قصایدی رثا گفتند که سه

قطعه آن در میان اوراق به دست آمد که بعضی با ماده تاریخ فوت حضرتش بود آورده شد.

چند شعر در رثای مؤلف

مرثیه ای است که شادروان بدیع الزمان فروزانفر در مرگ مرحوم مؤلف سروده است:

بار برست از این جهان و بمرد	قسطب دانش محمدباقر
خطر و قدر روزگار ببرد	بی خطر ماند روزگار که مرگ
بوستان ادب فرو پژمرد	چون گل زندگی پژمردش
خون من در تنم چو یخ بفسرد	چون شدم من از این خبر آگاه
رنج و انده گلوی من بفسرد	دیده من ز غصه شد تاری
در دل من بساط غم گسترده	راست گفתי که مرگ آن استاد
که چنو سیدی بزرگ بمرد	ای جهان پیرهن به هم بر در
مرگ آن خواجه نیست کاری خرد	نه نمرد او و هم نخواهد مرد
بهر این عمر چند روزه نخورد	دید کازاده مرد انده و غم
رفت و قالب به تیره خاک سپرد	پاک جاننش به مینوان مینو
پس نشاید ز مردگانش شمرد	و اندران جای زنده باقی است
ماه گردون فروغ خود گسترده	ورنه خورشید از چه تیره نگشت

مرحوم محقق سبزواری از فضلا و شعرای سبزواری که هنگام وفات مرحوم مدرس در مشهد اقامت داشت، این ماده تاریخ را به نظم آورده:

اعنی مدرس رضوی محیی الرسوم	قربان حق بشد ز وفا باقرالعلوم
علامه ای که مثل نبودش به مرز و بوم	دریای علم و دانش و فضل و کمال وجود
گوش فلک شنید مگر بانگ بوم شوم	در لیلۀ مبارک اضحی ز جور دهر
کوی رضا شدش به سلوک آخرین قدم	تسلیم در مقام رضا شد ز روی شوق
تشییع وی نموده چو خورشید از نجوم	در روز عید اضحیه دانشوران طوس

رفت از میان چوکوه وقار آفتاب دین کردند عارفان پی تاریخ آن هجوم
سر از ادب نهاد محقق میان و گفت قربان حق بشد ز وفا باقرالعلوم

۱۳۴۲

مرحوم میرزا طاهر رضوی مصنع که از صاحب ذوقان این سلسله علیه است در فوت
مرحوم مؤلف این قطعه را به نظم آورد:

امان و داد که رفت از جهان به دار بقا جلیل سیدی از کف ز دودمان رضا
مدرس آن که بُد اندر علوم ربّانی فقیه و مجتهد و پیشوا و راهنما
سمی حضرت باقر قوام ملت و دین یگانه خادم شرع و به دهر بی همتا
هزار حیف که بر رخ کشید جامه مرگ فسوس و آه که پوشید دیده از رخ ما
گشود دیده سوی شهریار خطه طوس نهاد سر ز ادب بر رواق این مولا
چو این مقام ز وی شد پدید طاهر گفت خوش است سال وفاتش همی کنم انشا
خرد ز رحمت حق این بشارتش گفتا به خون خویش مکش جمله گوش دل بگشا
سر از مزار برآورده هاتقی گوید «نمود تکیه مدرس به جنة المأوی»

شرح حال مؤلف در چند کتاب یاد شده، که از جمله کتاب اعیان الشیعه تألیف مرحوم
مغفور میرزا محسن امین حسینی عاملی رحمه الله است که در دو مورد ذکر او شده، یکی در
قسم ثانی از جلد اول (ص ۹۵ طبع سوم) نوشته شده است:

«السید محمد باقر المدرس الرضوی له الشجرة الطیبة فی احوال السادات الرضویه
فارسی رأینا منه نسخة الاصل فی المشهد المقدس الرضوی».

و دیگر در جلد ۴۴ (ص ۱۰۱) شرح حال مؤلف به تفصیل ذکر شده است. و کتاب
دیگر در الذریعة (ج ۱۳، ص ۳۳) و کتاب نقباء البشر (ص ۶۶۸) و طبقات اعلام الشیعه،
جزء اول، سنه ۱۳۷۴، ص ۱۹۷، تألیف مرحوم مبرور محمد محسن شهیر به شیخ آقا
بزرگ طهرانی رحمه الله است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وكان على ذلك قدرا
 حمد و سپاس خداوندی باشد است که ارباب بسط ترکیب عالم بیار است
 و از بسط حال سیر ارم مالک الملکی که عوالم مکانیه از تهرسان عظم
 واجلاش کافیه است و شجره بدیع الارها و جود از گلشن الفضا
 شایسته نگین عالم مادیات را بفعل وادیه قال بآء علوی و امهات سفلی
 منوط و مربوط گردانیده نبات را بافضاء استعداد خلقت وجود
 پوشانیده و کائنات با استعداد فانیات بهار و هستی و بود گشایند
 ناهرب یک قدر قوه راه بند گشت پوشیده و بازاده طافت و رسم خداوند
 جویند وجودش را واجب دانند و سجودش را لازم عبادش را واجب
 در جا شمارند و معصیتش باعث درکات ای نور خود در جمله اشیاء عالم
 وی برهما شباهت و جھنم ناظر عالم همه از نور نورش گشته هم اول
 این سلسله و هم آخر و درود نامعد و در مناصب مقام محمود و شافع بود
 موجود و غیر شجر گلش ایجاد نیجه صغری و کبری مبدی و معاد پیروز
 کز او که عالمش بطغیر ذات از حد وجود آمد و ادمش بترافت است
 جمله ملایک را بسجود تربیت خرائین ملل و مداحی را نافع است و دنیا
 ملک بهایش را صلح فیامت داعی خواص کائنات و صفوه موجودات
 ختم رسل و هادی سبل النور من عند الله محمد و عابد الله صلوات الله
 و سلامه علیه و الله سید عالم محمد و کاشف غم صاحب لوا و حلیه
 مقاله و منجی کرمی محمد صبح من کت مولود نهاد اعلی مولود از نور

[illegible]

شجره طیبه و تاریخ تألیف آن

کتاب حاضر که مستی به شجره طیبه در انساب سادات رضویه است، برحسب انساب مبسوط تنظیم یافته و از جد اعلی و نیای اول افراد این سلسله یعنی امام زاده واجب‌التعظیم موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی علیه‌السلام آغاز گردیده و بعد از ذکر اولاد و اولاد اولادش که به رضائیه و رضویه معروف شده‌اند، احفاد هریک یکی پس از دیگری یاد و به نسل حاضر و معاصر پایان یافته است.

هر سلسله و خاندانی از جد اعلای افراد آن خاندان که بدو منتهی می‌شوند شروع و به ترتیب یک یک که به او منسوبند ذکر و نیز شرح حالی از علما و دانشمندان و بزرگان آن طایفه ایراد و به پسران خاتمه می‌یابد. و گاه مانند مشجرات از معاصران و نسل حاضر ابتدا و بعد از ذکر پدر و جد به نیای بالا پایان می‌پذیرد.

این کتاب تنها نسخه دست‌نویس مؤلف است که در مدت حیات در آن تغییر و تبدیل بسیار داده و به حال مسوده باقی مانده و عمرش وفا ننموده است که آن را به حد بیاض برساند و پاک‌نویس نماید. خط آن نسخ بسیار خوب [است] که نمونه خط در دو صفحه [پیش] گراور شده است.

کتاب شجره طیبه در حدود شصت سال پیش تألیف یافته و از این جهت فاقد نام اشخاصی که در آن وقت کودک و طفل بوده و یا هنوز تولد نیافته می‌باشد، و نام آنها در کتاب نیامده است. پس برای آن که کتاب از نام آنها خالی نباشد و اسامی ایشان هم یاد شده باشد و در اصل کتاب هم تغییری داده نشود مشجرات چندی از روی کتاب و غیر کتاب ترتیب داد و نام اشخاصی که در این مبسوط نیامده بود به قدری که توانست جمع و فراهم کرد و در آخر کتاب افزود، تا هم این نقیصه از کتاب رفع گردد و هم کتاب دارای انساب مبسوط و مشجر هر دو باشد، و نیز پیدا کردن نام اشخاص مورد نظر و نسب آنها از روی مشجرات به آسانی میسر گردد.

تاریخ تألیف آن، چنان‌که مکرر در طی کتاب یاد شده سال‌های ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ است. ولیکن چنان‌که مؤلف می‌فرمود مدت دوازده سال به جمع‌آوری مطالب آن پرداخته و رنج کشیده و یادداشت بسیار از الواح مقابر و کتیبه‌ها و طومارها و فرامین و احکام سلاطین و وقف‌نامه‌ها و متون تواریخ و مشجراتی که در خانواده‌های این سلسله ضبط بوده و همچنین اطلاعاتی که از جمعی از سالخوردگان سادات و غیر ایشان به دست آورده گرد کرده و بعد در سال‌های مذکور به تدوین آن پرداخته است. مع هذا تا آخر عمر پیوسته در صدد تصحیح و تکمیل آن بوده، چه بسا اوراقی را که چندین بار نوشت و بعد از اطلاع به مأخذ سند دیگر که صحیح‌تر و مستندتر از آن اول بود آن را اصلاح و برگهای دیگری نوشته و به جای ورق اول می‌نهاد. از همین جهت کتاب به صورت مسوده باقی ماند و عمر مؤلف وفا نکرد که این اثر خود را پاک‌نویس و مبینه نماید، اما بخش عمده آن تا اندازه‌ای منقح شده و از نظر آخرش گذشته است و بخش آخر کتاب که راجع به سادات شهیدی است بیشتر به صورت یادداشت باقی مانده است. از این کتاب اولین بار مرحوم حاج ملاهاشم مشهدی قدس سره خلاصه‌ای در خاتمه باب دهم کتاب منتخب التواریخ خود (صفحه ۴۸۸-۴۹۶) [یا صفحات ۶۴۸ تا ۶۶۰ نسخه چاپی] نقل و انتشار داد، که البته خالی از اشتباه نیست و بعضی خطاهای جزئی در آن راه یافته است. و بعد از وی مرحوم مبرور حاج میرزا محسن امین عاملی رضو [ان] الله علیه در کتاب نفیس و پُر ارج خویش اعیان الشیعه از این کتاب استفاده نمود. و نام بسیاری از علماء و دانشمندان سلسله علیه رضویه را که ذکر کرده از شجره طیبه نقل نموده و به مأخذ آن نیز اشاره فرموده است.

و مرحوم سید حسین علم الهدی رضوی کاشانی در آخر کتاب از ارجوزه خویش* مسمی به مغنی الفقیه که به سال ۱۳۷۳ چاپ شده، نسب خویش را بنا به اعتماد این کتاب نقل کرده است.

آقای حاج محمد آقای مدیر خازنی نوّه مرحوم مؤلف و همشیره زاده نگارنده نیز با

*. [ظاهراً «ارجوزه» صحیح است و «از» قبل از ارجوزه زائد است.]

استفاده از گزیده و خلاصه شجره طیبه که در کتاب منتخب التواریخ درج شده و افزودن نام عده‌ای از جوانان سادات رضوی مقیم مشهد که هنگام تألیف این کتاب صغیر و کودک بوده و یا آن که در آن وقت هنوز متولد نشده بوده‌اند و نامشان در کتاب شجره ذکر نشده، نسب‌نامه‌ای ترتیب داده و به چاپ رسانیده که سودمند و قابل استفاده است. [۲]

در پایان این پیش‌گفتار لازم است خاطر محترم خوانندگان را به چند نکته زیر متوجه سازد:

۱- این شجره حاوی تمام افراد سلسله علویه رضویه نیست، چه در کتب انساب و همچنین در شجره‌نامه‌ها بیشتر نام بزرگان این قوم ثبت شده، و فروعی که از این اصول منشعب گشته و گمنام بوده در تواریخ و مشجرات یادی از آنها نشده است، و نیز اسم جماعتی از علما و شعرا و بزرگان از سادات رضوی که نامشان در کتابهای تاریخ و تذکره یاد گردیده چون نام پدر و جدشان به دست نیامده و پیوندشان به سلفشان میسر نگشته ذکر از آنها در مشجرات نشده است.

۲- در بعضی از مشجرات با آن که نام پسر و پدر و جد اعلای آنها مطابق با آنچه در کتابهای تاریخ رجال است آمده، ولی از لحاظ تاریخ و زمان، خالی از اشکال نیست؛ و گمان آن است که نقصی در آن شجره است و دو سه واسطه از میان افتاده باشد. مثلاً در نسب سادات* عظام رضوی همدان که نسب خاندان آنها به میرزا ابراهیم برادر سید صدرالدین رضوی منتهی می‌گردد، در کتب رجال و تاریخ نسب سید چنین ثبت شده: «سید صدرالدین محمد بن محمد باقر بن محمد علی بن میر محمد مهدی». و واضح است که میرزا ابراهیم و سید صدرالدین مطابق این شجره به دو واسطه به میر محمد مهدی می‌رسند. و این میر محمد مهدی فرزند میرزا محسن رضوی است که نام پسر و پدر هر دو در کتب تاریخ و رجال ذکر شده و با شاه طهماسب اول معاصر بوده و در قرن دهم هجری می‌زیسته‌اند، و میر محمد مهدی چنان که میر منشی در کتاب خلاصه التواریخ

*. [در متن به جای «سادات» سادات چاپ شده است.]

آورده در تاریخ ۹۷۲ در گذشته است [ج ۱، ص ۴۵۰]، و میرزا ابراهیم و برادرش سید صدرالدین معاصر نادر شاه افشار بوده و در قرن دوازدهم بوده، و صدرالدین در حدود سال ۱۱۶۰ در گذشته است. و در این فاصله زمانی که متجاوز از صد و پنجاه سال است، دو واسطه بین این دو بیش نیست. و این بسیار مستبعد و خارج از اعتداد است، و گمان آن است که چند واسطه از میان افتاده باشد.

۳- بعضی موارد دیده می شود که در یک زمان چند نفر به یک نام خوانده شده اند که همه دانشمند و از علماء این سلسله و از بزرگان روزگار خویش بوده اند و در کتب تاریخ و رجال که از آنها نام برده شده اسم پدر و جد و نسب آنها ضبط نگردیده، از این روی در مشجرات هر یک به دیگری مشتبه می شود، و کسانی که نسب آنها به اسم یکی از این بزرگان منتهی می گردد، معلوم نیست نیای آنها کدام یک از این دو بزرگ مسمی به این نام می باشد، چنان که در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین صفوی و زمان فرمانروایی نادر شاه افشار در مشهد مقدس چند نفر به نام میر محمد تقی رضوی موسوم، که دو نفر از آنها به میرخدایی و دیگری به میرشاهی مشهور بوده اند. و ساداتی که نسبشان به میر محمد تقی رضوی می رسد روشن نیست که اولاد کدام یک از این دو میر می باشند (قبر این دو میر بنا به گفته میرزا حسین زنوزی در کتاب ریاض الجنه هر دو در قبرستان قتلگاه است. و شیخ عبدالنبی در کتاب تکملة امل الآمل قبر میرشاهی را در قبرستان قتلگاه نوشته و از قبر میر دیگر یاد نموده است. بعضی هم قبر میرخدایی را در قبرستان قتلگاه و قبر میرشاهی را در محله نوقان جایی که مشهور به قبر میر است دانند).

۴- در مشجراتی که در دست است، اختلافات بسیار دیده می شود که در بعضی ناشی از ذکر اسم فقط و در دیگری کنیه و یا لقب به جای اسم است. و در بعضی موارد اختلاف به واسطه ذکر بعضی اسامی در مشجری و اسقاط آن در دیگری است، و این اختلاف بیشتر در جایی مشاهده می شود که نام پدر و پسر یکی باشد، و یا نام پسر با جد یکی باشد. در این صورت به گمان آن که یکی مکرر و زاید است آن را از مشجر انداخته اند، و تحقیق در این موارد و رسیدن به صواب بسیار دشوار و بعد از دقت و جستجوی بسیار

شاید وجه صحیح به دست آید.

۵- در مشجر شماره ۱۱ که نسب خاندان سید محمد قصیر است، چون جد اعلای این سلسله علیه سید محمد رضوی- والد میرزا معصوم رضوی- نام پدرش در جایی به دست نیامد، اتصال او به نیایش میسر نگردید.

۶- نسبت سادات اخوی را مؤلف ظاهراً از روی شجره‌ای که مرحوم حکیم الهی در آخر فروع کافی افزوده است به فارسی نقل نموده و در این کتاب آورده است، ولی آنچه در این جا چاپ شده بعد از تصحیح و اضافه متولدين تا این تاریخ است که به وسیله جناب آقای حاج سید ابوالقاسم سادات اخوی انجام یافته است.

۷- در نسب سادات شهیدی مشهد مقدس مؤلف به ذکر نام چند نفر از بزرگان این خاندان اکتفا نموده و شرح حالی برای هر یک نوشته و از دیگران اسمی نبرده است، و این چند نفر عبارتند از مرحوم میرزا مهدی شهید و سه فرزندش میرزا هدایت‌الله و میرزا عبدالجواد و میرزا داود. و از فرزندان میرزا هدایت‌الله، حاج میرزا هاشم و از فرزندان حاج میرزا هاشم حاج میرزا محمد جعفر و حاج میرزا حبیب‌الله و بقیه آنچه از این خاندان در این کتاب ذکر شده، از یادداشتهای نگارنده است که افزوده است.

در مشجر این سلسله علیه با کوشش بسیاری که نمود تا تمام افراد را ذکر نماید متأسفانه توفیق نیافت، و ظاهراً اسم جمعی از آنها یاد نشده و یک دو مورد هم اتصال اشخاص به نیای گذشته ممکن نگشت و ناتمام^۱ باقی ماند.

ذکر شجره سادات شهیدی در این کتاب با آن که آنها از سادات موسوی اند نه رضوی از آن جهت است که بین این سلسله به واسطه مصاهرت قرابت سببی موجود و اغلب اشخاص این دو خاندان با یک دیگر خویشاوندی نزدیک دارند و جمعی از سادات شهیدی از موقوفه سادات رضوی سهم برند.

۸- در نسب سادات عظام شیراز توفیق نیافت که پیوند و اتصال آنها را به نیای گذشته به دست آورد، و همچنین فروعی که از این اصل منشعب گردیده اسامیشان را به تفصیل

^۱، [در متن به جای ناتمام «نام تمام» چاپ شده است].

بیاورد. بنابراین با آنچه در فارسنامه فسائی از احوال این خاندان ذکر شده بود اکتفا کرد و عیناً آن را در این جا ایراد نمود.

۹- مشجرات را بیشتر به صورت درخت نقش کنند، ولی در این کتاب برای آن که صفحه‌بندی آن دشوار نباشد و در صحافی اشکالی پیش نیاید به صورتی که غالباً در کتابهای انساب مشجر معمول است نقش و تهیه و نگارش یافت. و برای آن که خطا و اشتباه کمتر در آن راه یابد مباشرت ترسیم و نوشتن و ماشین نمودن آن را خود نگارنده به عهده گرفت، و با دقت بسیاری که برای صحت و درستی مشجرات به عمل آمده اگر باز خطایی در آن مشاهده شود و با اصل کتاب شجره مطابق نباشد، اصل را معتبر دانند و مشجر را برابر با اصل اصلاح فرمایند.

۱۰- دو مشجر که از سادات رضوی همدان (شماره ۱ و ۲) در آخر افزوده شده، یکی را فاضل ارجمند آقای دکتر جواد مقصود حفظه الله جمع و تهیه نموده و دیگری را دوست عزیز دانشمند آقای دکتر درخشان استاد دانشگاه از مشجرات خاندانهای سادات همدان عکس و یا رونویس نموده و به اختیار نگارنده گذاشته‌اند، بدین وسیله از لطف هر دو فاضل محترم سپاسگزارم.

۱۱- مشجراتی که در آخر کتاب است غیر از شماره ۲ بقیه از خود نگارنده است که از روی اصل کتاب تهیه گردیده، با این تفاوت که نام کسانی که هنگام تألیف شجره طیبه خردسال بوده و یا هنوز متولد نشده بوده‌اند در این مشجرات نام آنها به قدری که میسر گردید و به دست آمد افزوده شده است.

در خاتمه گفتار خود وظیفه دارد از عده‌ای از دوستان فاضل که مرا یاری و راهنمایی نموده و با کوشش ایشان این کتاب به زیور طبع آراسته گردیده سپاسگزاری نماید. مخصوصاً از دوست فاضل عزیز آقای محمد روشن محقق بنیاد فرهنگ که با دستیاری و کمک بی دریغ خود مرا به آرزوی دیرین که چاپ این کتاب است رسانید، و از راه لطف و محبتی که به این بنده از دیر باز دارد تمام زحمات طبع آن را بر عهده گرفت و یاریم کرد، و با دقت تمام در غلط‌گیری و اصلاح نمونه‌های مطبعی کوشید، و چنانچه اشتباه و

غلطی در کتاب یابند آن را مربوط به شخص این حقیر دانند که به واسطه ضعف باصره و نایبایی یک چشم، نتوانست چنان که باید نمونه‌ها را اصلاح نماید و بعضی از اغلاط در چاپ به جای ماند، و ناچار در آخر کتاب غلط نامه‌ای افزود و صورت صحیح اغلاط را نگاشت تا خوانندگان محترم پیش از قراءت اغلاط را اصلاح فرمایند.*

سپاس بی نهایت خدای را که مرا توفیق عنایت فرمود که این اثر پر ارج والد بزرگوار خود را که عمری صرف تهیه و تدوین نموده و همیشه در آرزوی طبع و نشر آن بود به زیور طبع آراسته گردانید و اندکی از دینی که برگردن داشت ادا نمود.

امید است که این خدمت ناچیز در نظر فضلاء و بزرگان سلسله علیّه رضوی به حسن قبول تلقی گردد و چون بر سهو و زلل و نسیان و خللی آگاه شوند بر این حقیر منت نهند و به خطای خویش واقف سازند تا به اصلاح آن پردازد، و از مؤاخذت و عیب جوئی خودداری فرمایند، لان عیون الکرام عن المعایب مغضوٰۃ و السنتهم من المساوی محفوظه.

دوم دیماه ۱۳۵۲ شمسی. [سید محمد تقی] مدرس رضوی

[شرح حال مصحح*]

استاد سید محمد تقی مدرس رضوی در شب سه‌شنبه دوم شوال سال ۱۳۱۳ هجری قمری برابر با ۲۸ ماه اسفند سال ۱۲۷۴ هجری شمسی^۱ در مشهد مقدس زاده شده است. نسبت «مدرس» به مناسبت منصب تدریس آستان قدس رضوی بوده که از زمان نادرشاه افشار در این خاندان از پدر به پسر به ارث رسیده است.

پدر ایشان که حتی دختران خود را در آن دوران به کسب دانش وادار کرده بود، نسبت به پرورش و آموزش پسر خویش علاقه خاص نشان داده و او را از پنج سالگی به مکتب فرستاد و میرزا محمد تقی قرآن کریم و صد کلمه مولای متقیان و ترجمه آن را در مکتب آموخت و صرف و نحو را از کتاب جامع المقدمات فرا گرفت.

در آن موقع در مشهد به همت چندتن از دانش‌دوستان و علاقه‌مندان به رواج علوم و فنون جدید چهار مدرسه باز شد که چندان مورد اقبال عامه مردم و علماء و مقدسان قرار نگرفت و خیلی کم فرزندان خود را به این مدارس می‌فرستادند، اما والد بزرگوار و دانشمند و بینادل استاد مدرس رضوی، فرزند را به یکی از این مدارس که رحیمیه نام داشت برد و به مدیر آن جا سپرد:

آقای سید محمد تقی چون قبلاً فارسی و عربی را آموخته بود در کلاس چهارم دبستان پذیرفته شد و در اندک مدتی به کلاس پنجم و ششم ارتقاء یافت و تا کلاس هفتم که

*. این شرح حال برگرفته از گزارشی تحت عنوان «زندگی‌نامه استاد مدرس رضوی» نوشته دکتر ضیاءالدین سجادی در جشن‌نامه استاد مدرس رضوی (ص ۱ تا ۱۳) است.

۱. شرح حال استاد به قلم خود ایشان در مجله راهنمای کتاب، سال هفدهم، شماره‌های ۱ و ۲ و ۳.

کلاس عالی مدرسه بود رسید و چون معلمی و تدریس را به ارث برده و دروس را خوب فرا گرفته بود آن زمان که در کلاس ششم بود به شاگردان کلاس سوم حساب و فارسی و نحو و صرف درس می داد.

در این مدارس دروس ادبی بیشتر تدریس می شد و معلمان فاضل و ادیب داشت مانند فضل الله بدایع نگار^۱ و سیدحسین (موسوی نسل) ادیب بجنوردی^۲ و آقا شیخ حسن ادیب هروی^۳ که همه از محققان و ادیبان به نام و دارای تألیف و تصنیف بودند. آقای مدرس رضوی بعدها هم از درس ادیب بجنوردی استفاده کرده اند و ادیب بجنوردی از بزرگان معارف خراسان بود.

چون در مدرسه رحیمیه کلاس بالاتری گشایش نیافت آقای سید محمد تقی از مدرسه بیرون آمد و در جستجوی استادان ادب پرداخت که به مدرسه نواب مشهد و خدمت استاد ادب آن روزگار، شادروان میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری^۴ راه یافت و او که طالب علمانی از این گونه را بسیار گرامی می داشت و به آنان با علاقه درس می داد، شاگرد تازه وارد مشتاق را پذیرا شد و شاگرد نزد آن استاد مغنی و مطول و قسمتی از شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری را خواند و بیست مقامه از مقامات حریری را در ایام ماه رمضان که درس تعطیل بود، بطور خصوصی از آن استاد فرزانه فرا گرفت و شرح ارجوزه جزری را در عروض و قافیه همین زمان آموخت و این شرح در عروض و قافیه سبب شد که شاگرد دانا و طالب علم و علاقه مند آن روز، خود از استادان مسلم علم عروض شود زیرا در آن وقت کتابهای دیگر نیز مطالعه کرده و تقریبات استاد ادیب را بر

۱. وفات سال ۱۳۰۴ شمسی (دانشوران خراسان، تألیف غلامرضا ریاضی، ص ۲۴۳).

۲. وفات سال ۱۳۴۱ شمسی برای شرح حال و خدمات او به معارف به نشریه فرهنگ خراسان، شماره هفتم سال اول (۱۳۳۱) و شماره ۴ سال چهارم (۱۳۴۱) مراجعه شود.

۳. وفات سال ۱۳۴۷ شمسی برای شرح حال و خدماتش، به نشریه فرهنگ خراسان، شماره ۷ و ۸، سال ۱۳۳۶ مراجعه شود.

۴. وفات ۱۳۰۵ خورشیدی (۱۳۴۴ ه ق) و فیات معاصرین به قلم محمد قزوینی مجله یادگار، سال سوم شماره ۳ و دانشوران خراسان، ص ۱۴۴ حاشیه.

آنها افزوده و همان زمان کتابی در علم عروض تألیف کرده و به نظر استاد رسانده و مورد تحسین قرار گرفته و نسخه‌ای از این کتاب را به کتابخانه آستان قدس رضوی تقدیم داشته که در آنجا مضبوط است دیوان ادیب هم در حدود پنج هزار بیت به خط آقای مدرس رضوی نوشته شده که در دسترس نیست. ادیب مقالات سیاسی می‌نوشته و اشعار سیاسی نیز می‌گفته است.^۱

در آن روزگار که حوزه علوم ادبی به پرتو وجود امثال ادیب‌نیشابوری روشن بود و حوزه‌های علوم دینی بزرگانی داشت که از آنان نام خواهیم برد، علوم ریاضی مدرسی متبحر و دانشمند علامه‌ای داشت چون میرزا عبدالرحمن مدرس^۲ که علاوه بر استادی ریاضیات در ادب^۳ و حکمت و فقه و کلام از سرآمدان و معاریف به شمار می‌رفت، او تحریر اوقلیدس و مجسطی را نزد پدرش میرزا نصرالله شیرازی آموخته و آن‌گاه به درس نجم‌الدوله رفته بود. این استاد بزرگ ریاضی یعنی میرزا عبدالرحمن بنا به خواهش پدر آقای مدرس رضوی، ایشان را به شاگردی پذیرفته و جبر آقاخان و هندسه مهندس الملک را که کتاب درسی این رشته بود به شاگرد آموخت و پس از آن تشریح الافلاک و خلاصة الحساب و چهار مقاله از تحریر اوقلیدس را درس داد.

در موقعی که دانشمند معروف سید حسن مشکان طبسی^۴ در مشهد بوده آقای مدرس رضوی دو ماه نزد او شرح منظومه آموخته‌اند.

استاد مدرس رضوی پس از این که از سرچشمه ادب و ریاضیات سیراب شد روی به

۱. چند بیت در کتاب از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۲۰ نقل شده است.

۲. وفات او سال ۱۲۹۸ شمسی (دانشوران خراسان، ص ۲۷۵).

۳. میرزا عبدالرحمن گلستان را به عربی ترجمه کرده حتی اشعار فارسی آن را با حفظ وزن به عربی برگردانده بود (بیان استاد مدرس رضوی).

۴. او در علوم و ادبیات تبحر داشت. یکی از آثار او تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله است که نگارنده در مقدمه دیوان خاقانی به نقل استاد فروزانفر به آن اشاره کرده است. وفاتش ۲۸ دی ماه ۱۳۲۷ شمسی = ۱۸ ربیع الاول ۱۳۶۸ قمری (مقاله آقای گلچین معانی در شماره ۱ دوره هشتم نامه آستان قدس که شرح حال مشکان به قلم خود او نیز چاپ شده است).

آموختن علم دین آورد و نزد پدر خود شرح لمعه در فقه و قوانین را در اصول فرا گرفت و به اصطلاح طلاب برای درس خارج فقه و اصول در محضر حاج آقا حسین قمی و آقا میرزا محمد آقازاده خراسانی حاضر شد و استفاده کرد. در آن اوقات حوزه‌های علوم دینی مشهد استادان دیگری نیز داشت که آقای مدرس رضوی از محضر آنها استفاده می‌کرد. از آن جمله مرحوم شیخ حسن برسی بود که فوائد شیخ مرتضی انصاری تدریس می‌کرد و ملا آقا بزرگ سرابی شرح لمعه در منزل خود می‌گفت و سید علی سیستانی در آستانه و هم‌چنین مرحوم میرزا مرتضی مجتهد سجادی (متوفی ۱۳۵۱ هـ ق) مکاسب تدریس می‌کرد.

اما این شیفته دانش و ادب و حکمت نمی‌توانست در مشهد باشد و درس حکمت و فلسفه آقا بزرگ حکیم شهیدی (میرزا عسکری) را فرا نگیرد، زیرا آقا بزرگ حکیم شهیدی^۱ از بزرگان حکمت و فلسفه و از مفاخر خراسان به شمار می‌رفت و حدود بیست و سه سال از ۱۳۳۳ هـ ق تا ۱۳۵۵ هـ ق در منزل خود درس می‌گفت.

باری آقای محمد تقی مدرس رضوی نزد حکیم عالیقدر آقا بزرگ شهیدی شرح هدایه ملاصدرا و مقداری از شرح اشارات خواجه طوسی را قرائت کرد و فرا گرفت.

هم به تشویق پدرش به آموختن زبان فرانسوی پرداخت و در سال ۱۳۳۸ هـ ق با اجازه پدر به طهران سفر کرد و در محضر خاتم‌الحکما میرزا محمد طاهر تنکابنی (وفات ۱۳۶۰ هـ ق)^۲ حاضر شد و قسمتی از طبیعیات شفا و کلیات قانون ابوعلی را بر آن بزرگ خواند و اجازه تدریس آنها را گرفت^۳، کتاب بصائر نصیریّه در منطق تألیف عمر بن سهلان ساوی را به خط خویش نوشت و بر استاد قرائت کرد و شرح اشارات

۱. دانشوران خراسان، ص ۲۲-۲۳۰

۲. وفیات معاصرین به قلم محمد قزوینی، مجله یادگار شماره ۴ و ۵، سال پنجم، مرحوم میرزا طاهر به درخواست مرحوم تقی‌زاده تمام کتابهای درسی مدارس قدیم را در هر رشته، در دو جزوه تنظیم کرده و در تاریخ ۱۳۱۸ شمسی نگاشته است، و این دو جزوه درج ۲۰ فرهنگ ایران زمین ص ۳۹-۸۲ چاپ شده و کتابهایی هم که در مقاله حاضر نام برده‌ایم در آنجا با شرح و توضیح کافی هست.

۳. اجازه‌نامه در پایان مقاله چاپ شده است.

خواجه را نیز از او فرا گرفت. و چون در تهران باز هم فرصتی داشت برای تکمیل زبان فرانسه و استفاده از کتب آن زبان، به مدرسه آلیانس فرانسه رفت و در زبان توفیق کامل یافت.

پس از سه سال و چند ماه از تهران به مشهد رفته و پس از مرگ پدر در ۱۳۴۲ هـ ق منصب تدریس آستان قدس به ایشان محول شد و ایشان تدریس طلاب را در رشته‌هایی که آموخته بودند آغاز کردند و چندی بعد از طرف مرحوم سید محمد تدین مأمور تدریس در مدرسه دانش مشهد شدند که نخستین مدرسه متوسطه (دبیرستان) آن شهر بود و در همین زمان تحقیق اوقاف خراسان را نیز انجام می‌دادند.

در سال ۱۳۱۰ شمسی مدرسه عالی سپهسالار به وزارت فرهنگ واگذار شد و استاد مدرس رضوی به تهران منتقل و به سمت معلم و ناظم آن مدرسه منصوب شدند و در مدارس دارالفنون و علمیه و شرافت و معرفت نیز تدریس زبان فارسی می‌کردند و مدتی بعد باز به خراسان انتقال یافته و ریاست و معلمی دبیرستان دانش را بر عهده گرفتند و پنج سال این شغل را ادامه دادند و دو سال هم ضمن کارهای خود در دبیرستان نظام مشهد تدریس داشته و در تحقیق اوقاف نیز خدمت کردند.

در سال ۱۳۱۷ به تهران آمده و مدیر داخلی و معلم دانشکده معقول و منقول شدند، و چون در ابتدای وزارت مرحوم مرآت دانشکده معقول و منقول منحل شد، ایشان به دانشکده ادبیات دانشگاه انتقال یافتند و برای جبران کسری حقوق ایشان به دستور وزارت معارف همکاری لغت‌نامه دهخدا به خدمات استاد اضافه شد و دو سال در این خدمت بودند و چون دانشکده معقول و منقول بار دیگر گشایش یافت چند ساعت هم در آنجا تدریس به عهده گرفتند.

تا سال ۱۳۲۸ شمسی با رتبه دبیری خدمت می‌کردند و در این سال هنگام طرح بودجه کل کشور به شورای دانشگاه اختیار داده شد به کسانی که ده سال سابقه تدریس در دانشگاه دارند رتبه دانشیاری یا استادی بدهند و به ایشان رتبه هشت استادی داده شد اما با حقوقی که می‌گرفتند تطبیق کردند و رتبه سه استادی دادند و پس از دو سال

ابلاغهای سابق را لغو کردند و رتبه ده استادی به ایشان دادند. استاد در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۴ به افتخار بازنشستگی نایل آمدند و دو سال دیگر هم تدریس کردند و هم چنان به کار تحقیق و مطالعه و تصحیح و تدوین پرداختند. در بهمن ماه ۱۳۵۵ از طرف دانشگاه تهران منشور استادی ممتاز به ایشان اعطا شد.

تصحیح کتابها و متون^۱

۱- المعجم فی معانی اشعار العجم (تجدید چاپ)

۲- تاریخ بخارا

۳- آثار علوی ابوحاتم مظفر اسفزاری

۴- دیوان سنائی (تجدید چاپ)

۵- مجمل التواریخ، تاریخ زندیه

۶- دیوان سید حسن غزنوی

۷- حدیقه الحقیقه سنائی

۸- اساس الاقتباس خواجه نصیر (تجدید چاپ)

۹- رسائل خواجه طوسی (شش رساله)

۱۰- بیست باب اسطrolاب خواجه طوسی

۱۱- دیوان انوری (تجدید چاپ)

۱۲- شرح ابیات مشکله دیوان انوری

۱۳- ترجمه میزان الحکمه عبدالرحمن خازنی

۱۴- مثنویات سنائی غزنوی

۱۵- تنسوخ نامه ایلخانی

۱۶- شجره طیبه

۱۷- کارنامه بلخ

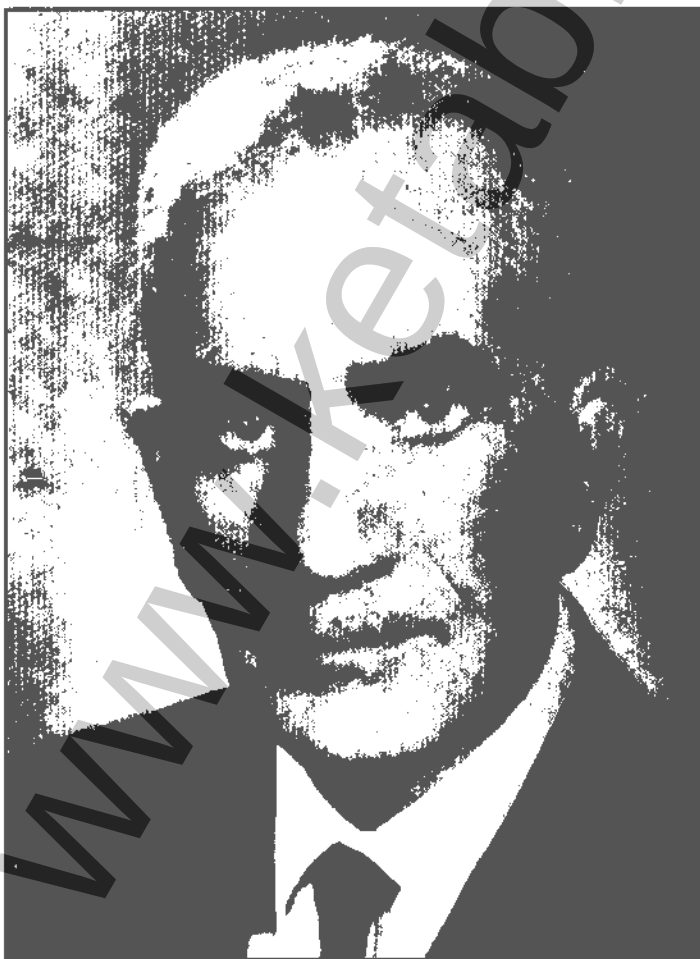
تألیف:

- ۱- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی
- ۲- یادداشتهای حدیقه سنائی
- ۳- مختصری در احوال و آثار محقق طوسی
و دو تألیف که هنوز چاپ نشده: رساله‌ای در علم عروض که قبلاً از آن نام برده‌ایم؛ و تاریخ مشهد مقدس که در سال ۱۳۱۳ شمسی هنگام جشن هزاره فردوسی تألیف شده و نسخه آن در کتابخانه آستان قدس باقی است.
- ۴- تاریخ رجال خراسان*
استاد مدرس رضوی عاقبت در بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۵ آبان ماه ۱۳۶۵ در تهران بدرود حیات گفتند و جسد ایشان طبق وصیت خود آن مرحوم به مشهد منتقل و در حرم حضرت رضا(ع) دفن شد، روانش شاد باشد.

*. پایان مطالب جناب آقای دکتر سجادی، که در زمان حیات استاد مدرس رضوی نوشته شده است. ضمناً کتاب تاریخ مشهد مقدس استاد مدرس، در سال ۱۳۷۸ به اهتمام استاد ایرج افشار؛ با عنوان سالشمار وقایع مشهد در قرنهای پنجم تا سیزدهم چاپ شده است. اطلاعات مشروحی هم در باره مشهد و توس توسط استاد و هم دیگران (زیر نظر ایشان) در سال ۱۳۱۳ فراهم آمده که همچنان به صورت تاییی در منزل ایشان بوده تا این که در سال ۱۳۸۲ به دانشگاه فردوسی داده شد و این جانب در حال تصحیح و آماده‌سازی آن برای چاپ توسط دانشگاه می‌باشم. (سیدی)



تصاویری از
مرحوم محمدتقی مدرس رضوی
(در ۶۰ سالگی و ۹۰ سالگی)



متن

شجره طیبه

[دبیاچه]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق من الماء بشرا، فجعله نسبا وصهرا وكان على ذلك قديرا. حمد و سپاس خداوندی را سزااست که از آب بسیط ترکیب عالم بیاراست و از بسیط خاک پیکر آدم. مالک الملکی که عوالم امکاتیّه از شهرستان عظمت و اجلالش کاخی است و شجره بدیع الازهار وجود از گلشن فسیح الفضایش شاخی. تکوین عالم مادیات را به فعل و انفعال آباء علوی و أمهات سفلی منوط و مربوط گردانیده، ماهیات را به اقتضاء استعداد خلعت وجود پوشانید، و کاینات را به استعداد قابلیت به دایره هستی و بود کشانید، تا هر یک به قدر قوه راه بندگیش پویند و به اندازه طاقیت رسم خداوندیش جویند. وجودش را واجب دانند و سجودش را لازم. عبادتش را موجب درجات شمارند و معصیتش باعث درکات:

ای نور تو در جمله اشیا ظاهر	وی بر همه اشیا به حقیقت ناظر
عالم همه از نور تو روشن گشته	هم اولی این سلسله و هم آخر

و درود نامعدود بر صاحب مقام محمود و شافع یوم موعود، ثمر شجر گلشن ایجاد، نتیجه صغرا و کبرای مبدأ و معاد، پیغمبر گرامی که عالمش به طفیل ذات از عدم به وجود آمد و آدمش به شرافت نسبت جمله ملایک را مسجود. شریعت غزایش ملل و مذاهب را ناسخ است و بنیان ملت بیضایش تا صبح قیامت راسخ. خواجه کاینات و صفوه موجودات ختم رسل و هادی سبل، المؤید من عند الله، محمد بن عبدالله، صلوات الله و سلامه علیه و آله، سیما علی ابن عمه و کاشف غمه، صاحب لوائه و خلیفته به نص مقاله،

وصی به حقّی که حدیث صحیح: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» از دفتر خلافتش آیتی است و خبر صریح «انت منی به منزله هرون من موسی» از داستان قدر و منزلتش حکایتی. امیر البررة و قاتل الکفرة، زوج البتول و سیف الله المسلول والد السبطین و ابوالائمة المصطفین.

علی امیر المؤمنین عزیمه و مالمسواه فی الخلافة مطمع
له النسب الاعلی و اسلامه الذی تقدم فيه و الفضائل اجمع

و صلوات و تحیات بر ارواح صافیه و انفاس نفیسه، اولاد طیبین و طاهرین و ابناء معصومین او که هر یک سپهر امامت را مهری تابانند و شبستان خلافت را بدری فروزان:

اذا انتسبوا عدوا المصطفی و المرتضی و ان افتخروا علی الاملاک انقادت واعطت الرضا
هم القوم من اصفاهم الود خالصا تمسک فی اخره بالسبب الاقوی
مولاتهم فرض و حبهم هدی و طاعتهم قری و ودهم تسقوی
مطهرون نقیات ثیابهم تجری الصلوة علیهم اینما ذکرُوا
من لم یکن علویا حین تنسبه فما له فی قدیم الدهر مفتخر
الله لما برا خلقا و اتبقنه صفاکم و اصطفاکم ایها الفرر
فانتم الملاء الاعلی و عندکم علم الکتاب و ما جائت به السور

و بعد، بر خردمندان دانشور پوشیده نیست که علم انساب به نفس خود شریف و به ذات خود عزیز، که هیچ کس از عارف و عامی را از معرفت آن گزیر نیست. آیندگان را از احوال پیشینیان جز بدین فن شریف اطلاع حاصل نگردد و صورت تجارب گذشتگان بر آینه ضمیر هوشمندان جز بدین علم جلیل انطباع نپذیرد. لاسیما، علم انساب قبیله و فصیله خویش که مزیتش از حد افزون است و فوایدش از حیز حصر بیرون. چه تذکر اسلاف ایشان را اثر ظاهری است در عبرت و رؤیت اخلاقتشان را ثمر باهری است در رعایت حقوق و رأفت. لهذا حضرت ختمی مرتبت فرمود: تعلموا انسابکم لتصلوا ارحامکم. مخصوص صورتی که سلسله نسب خود را عقدی بیند موشح به ذرهای

شاهوار و سلکی پندارد منتظم به جواهر آبدار. نیا کانش پیشوایان ذوی القز و الاقتدار باشند و پیشینیانش برگزیدگان حضرت پروردگار. البته به جبلت ذاتی خود را قطره مقابل عمان، یا حجری موضوع به جنب انسان نمی تواند دید. تحریک حمیتش و هیجان عصیتش خواهد گردید. قهراً در مضمار کسب کمالات تازیانه غیرت بر کُمتِ همت زده تا از پیشینیان باز پس نماند، بلکه قصب السبق رباید. صفحه وجود را از رنگ ننگ بزدايد، قامت قابلیت به انواع علوم و معارف و موجبات ترقی بیاراید، شاید بدین وسایل هم بسیج کالایی کند که در رسته محشر و عرض اکبر صاحب کفه راجحه و صفة راجحه بوده باشد.

لهذا این عبد عاثر محمد باقر رضوی محض تعظیم شعایر دین و تکریم اکابر ذراری سید المرسلین، و رعایت حقوق کبراء اسلام و برائت از حقوق آباء و اجداد عظام، خواست در شرح اخبار و ترجمه احوال شجره سلسله رضویه که فی الواقع ابھی ارومہ خیر النبیین و اسنی سلاله طه و یس اند، کتابی جامع و دفتری کامل ترتیب کند و نام هر کدام با خلاصه حالات و نوادر وقایع مذکور سازد؛ و در این اثر جمیل و فیض عمیم، اسلاف غابریں را با اخلاف معاصرین سهیم نماید، تا آثار پیشینیان که حالت دروس و کیفیت طموس پذیرفته مکتسی صورت جمیل گردد و هم احوال اخلاف و معاصرین بر صفحات این دفتر جدید جاوید ماند.

و فی الواقع این تألیف مبارک میمون در طول این احقاب و قرون بر عهده افاضل قدماء طایفه علیّه علویه و دانشمندان سلسله جلیله رضویه دینی بود که همی روزگار تقاضای آن می نمود. تا در این اوان به حکم «للامور اوقات و آجال و للاعمال اهلون و رجال» بر حسب اشاره غیبیه ادای دین از ذمت امت بر عهده حقیر نگاشته شد، ولی چون به سبب طول ایام و بعد عهد، و خلفاء احوال طبقات قدیمه صورت مطلوب فوق تصور، و کشف حجاب از شاهد مقصود فوق الطاقه بود، با خود می گفت این طریق صعب را که تواند پیمود و حساب این شهر و سنین را که تواند نمود. در دفتر ایام از طبقات قدیمه حرفی نیست و مجموعه اوهام را از آن طرفی نه، سندی که به او دسترسی

باشد کجاست و خبری که اعتماد را شاید کراست. نه از نام آوران نامی است و نه از نامه ایشان کلامی.

باری به واسطه این وسواس شیطانی و هواجس نفسانی خود را از متعطلین می دید، و خاری در پای خاطر می خلید. نزدیک بود ورق خیال از نقش مقصود ساده ماند و شاهد مطلوب نقاب تعطیل از چهره ناگشاده. آثار گذشتگان کماکان بر طاق نسیان ماند و جز تأسف بر فقدان خبر و عدم وجدان اثر چیزی برای اخلاف نماند. تا شبان هنگام که خیل خیال ابواب خواب را بر دیده مسدود کرده و لشکر اندیشه بر کشور دماغ از هر طرف هجوم آورده، با خود گفتم بنای حیات بر آب است و هستی ما چون وجود حباب. شک نیست که بسی نباید و اعتماد را نشاید، تا زمام فرصت و لجام توانایی به چنگ است، چه جای تعلل و درنگ. تمثالی باید ساخت و نقشی پرداخت که از ما بازماند و آیندگان را فیض رسانند.

گرچه عاجز آمد این عقل از بیان
عاجزانه جنبشی باید در آن
آب دریا را اگر نتوان کشید
هم به قدر تشنگی باید چشید

لهذا به خون دل و خوردن جگر از بذل جهد و سعی بلیغ دریغ نکرده، از هر صدفی گوهری جسته و از هر کانی جوهری به دست آورده. هرچه از کتب تواریخ و سیر و تراجم احوال بزرگان و رجال و مطاوی توقیعات و فرامین سلاطین و ارقام و وقف نامه جات و الواح مقابر استنباط کرده، و آنچه از نصوص معمرین که شاهد صادق و تاریخ ناطق بودند و آنچه از رؤسای قبایل که «اهل البیت ادری بما فی البیت» استماع نموده، که هر یک به انفراد کاشف خبری و مبین مطلبی و مؤید ادعائی و حل مشکلی است. و بحمدالله و المته از این مجموع، این دفتر مزگی و دیوان مقدس، مستی به شجره طیبه مدون و مرتب گردید که فی الواقع مرآت جمال ارباب دانش و کمال و نماینده آثار محتشمان با عز و جلال، اعنی اولاد امجاد امام الانس و البجان شمس فلک النبوة و الامامة و قطب محیط الامانة و الولاية، غوث الوری و منبع الهدی، سلطان الاولیاء، ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام و ابنائه العظام

است، که جمله جهان سروری را سرند و درخت بزرگواری را بر، هر یک سحاب
مکرم را بارانند و سپهر اصالت را روشن اختران، صبح سعادت را نورند و افق کرامت
را تابنده هور. پیر عقل را فرخ پسرند و بخت جوان را فرخنده برادر:

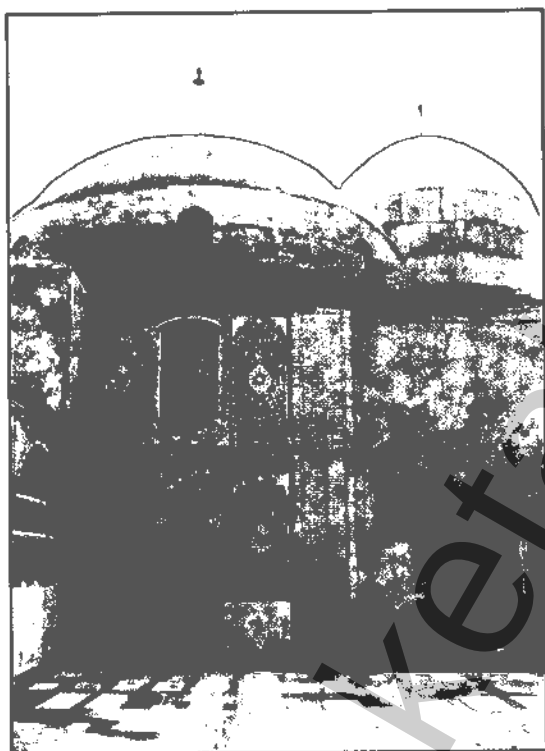
همه به صحن ریاض کمال سرو روان	همه بر اوج سپهر جلال بدر منیر
همه به فطرت و اقبال خردسال و جوان	همه به فکرت و ادراک سالخورد و کهن
همه چو گوهر عقل و همه چو جوهر جان	تمام یوسف عهد و تمام عیسی مهد
شرف ز گوهر هر یک عیان چو نور از نار	هنر ز سیرت هر یک عیان چو صدق از حق

احسابهم کریمه، و أنسابهم صمیمه، آبائهم اهله المحامد، وأجدادهم اقمار المشاهد،
هم المحلون فی حلبات العلیاء والفائزون من ازلام الدین والدنیا:

سلسله من ذهب	منوطة بالشهب
و نسبه ترددت	بین وصی و نبی
سبحان من قدسها	من سیئات النسب
بیض الوجوه کریمه احسابهم	شم الانوف من الطراز الاول

ولی اغلبی از این کواکب زواهر نام نیکی بر صفحه روزگار گذاشته، از علایق دنیای
دتیته گذشته، ارواحشان معلق به محل اعلی است، و انشان با صدیقین و شهداء، اولئک
مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک
رفیقا. و قد مضت اصول نحن فروعها، فما بقاء فرع بعد ذهاب اصله.
و با وجود استقصاء و تدبیر و استیفای کامل در تفکر، اگر زلتی دست داده باشد و
لغزشی اتفاق افتاده، امید عفو و اغماض هست، چه و ما ابریء نفسی و ما ازکیها.

اذا بذل الانسان غایة جهده فلیس علیه بعد ذاک ملام



نمای مقبره چهل اختران (دختران)

در قم



مقبره موسی مبرقع ▽

